

نشریه علمی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال پانزدهم، شماره پنجاه و هشتم، تابستان ۱۴۰۲، ص ۵۷-۱۰۱

بررسی و نقد جامعه اندرزگویان ایرانی (پیش از اسلام)

سجاد رحمتیان* - عصمت خوئینی**

چکیده

وجود ادبیات اندرزی در فرهنگ ایرانی، از جمله موضوعات ریشه دار و با پیشینه طولانی است؛ به طوری که در کهن ترین منابع و آثار برجای مانده از ایران باستانی نیز می توان مضامین و سخنان پندآموز را دید. با این حال و با وجود پژوهش های ارزشمندی که در سال های اخیر درباره آن صورت گرفته است، هنوز برخی موضوعات مرتبط با آن مغفول مانده و یا نیازمند نگاه و بررسی های عمیق تری است. یکی از این موضوعات، بررسی جامعه اندرزگویان در ادبیات پیش و پس از اسلام است که به شکل تأمل برانگیزی دچار تحول شده اند. این پژوهش با بهره گیری از روش توصیفی - تحلیلی و مطالعات کتابخانه ای، بیش از هر موضوع دیگری در پی پاسخگویی به این پرسش است که «در دوران پیش از اسلام در سرزمین ایران، وظیفه موعظه و ارشاد و نگارش رسالات تعلیمی، به چه افرادی تعلق داشته است؟»؛ همچنین کیفیت و عوامل اندرزگویی این افراد با استفاده از منابع و آثار برجای مانده بررسی خواهد شد. از مهم ترین یافته های این پژوهش آن است که در ادبیات پیش از اسلام، در سرزمین ایران، تنها افراد و گروه های خاصی به اندرزگویی پرداخته اند که بیشتر نیز وظیفه رهبری دینی و سیاسی جامعه را بر عهده داشته اند و این موضوع نیز خود نکات مثبت و منفی داشته است.

* دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

Rahmatian.s@yahoo.com

e.khoeini@yahoo.com

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

تاریخ پذیرش ۱۴۰۲/۲/۱۲

تاریخ وصول ۱۴۰۱/۱۰/۱۶

واژه‌های کلیدی

اندرز؛ پند؛ اندرزگویان؛ پیش از اسلام

۱- مقدمه

بنابر اسناد تاریخی موجود، سرزمین ایران یکی از مهم‌ترین مناطقی است که در جهان، سهم عمده‌ای در پیشرفت تمدن بشری داشته است؛ بخشی از این مظاهر تمدن، یافته‌های فرهنگی و اخلاقی، آداب زیست اجتماعی و انسانی است. در همین راستا، هرگاه بخواهیم در حوزه فرهنگ و ادب ایرانی به تحقیق و پژوهش بپردازیم، یکی از پُربسامدترین واژه‌هایی که با آن سروکار خواهیم داشت، بی‌گمان واژه اندرز و پند خواهد بود. پند و اندرز به اقوال و سخنانی گفته می‌شود که در بیشتر مواقع، شخصیت‌های برجسته سیاسی و دینی و ادبی جامعه، خطاب به عموم مردم و یا مخاطبانی خاص بیان کرده‌اند. چه در نوشته‌های برجای‌مانده از ایران پیش از اسلام و چه در آثار ادبی و نوشته‌های دوره اسلامی، پند و اندرز و اخلاقیات، سهم عمده‌ای را به خود اختصاص داده است؛ درحقیقت، واژه اندرز با فرهنگ ایرانی، به گونه‌ای عمیق و ریشه‌دار، پیوستگی یافته است. «حجم قابل توجهی از اسطوره‌ها، آموزه‌ها و آیین کهن ایرانی در زمینه‌های اندرزی و تربیتی بوده است و هدف از آنها هم تصفیة روح، تزکیة نفس، حسن رفتار و کردار و آگاهی از آیین سخن‌گویی، مردم‌داری و راه و رسم معاشرت و به‌خصوص معاشرت با بزرگان و پادشاهان بوده است» (اصلانی، ۱۳۹۸: ۲۵). پیشینه این امر، یعنی وجود حکمت و پیدایش اندرز و پند در تاریخ جوامع و از جمله جامعه ایرانی، مانند بسیاری از موضوعات کهن دیگر، مشخص نیست؛ ولی به نظر می‌رسد که پیدایش آن باید به قبل از پیدایش خط و کتابت مرتبط باشد. به دیگر سخن، «ریشه و بنیان هر امر سنتی را نباید در دوران تاریخی تمدن ملل جست‌وجو کرد؛ زیرا معمولاً آنچه به سنت، مردمان اعصار جدید را رسیده است، همه به اعصاری مربوط است که هنوز خطی و کتابتی در میان نبوده است، یعنی اعصار پیش از تاریخ» (بهار، ۱۳۹۵: ۲۷)؛ به‌طوری‌که دوره‌های اساطیری ایران (کیانیان) را نیز می‌توان دورانی دانست که پند و اندرز در آن رواج داشته است؛ نظیر آنچه به اوشنر دانا، رایزن و مشاور کیکاووس کیانی، منسوب

است (عفیفی، ۱۳۸۳: ۴۴۸)؛ به هر روی، آنچه به قطع در این باره می‌توان اظهار داشت این است که در میان قدیمی‌ترین آثار برجای‌مانده از ایران باستان، می‌توان شاهد حضور پندها و اندرزها بود و این موضوع منحصر به کتاب‌ها و رساله‌هایی همچون *اندرزهای اوشنر دانا* و *اندرزهای آذرباد مارسپندان* نمی‌شود؛ بلکه در میان سایر آثار باستانی، مانند کتیبه‌ها و ظروف و سایر اشیا نیز می‌توان مضامین و مطالب اندرزی را دید. عبدالله ابن مقفع در مقدمه کتاب *ادب‌الکبیر* در این باره چنین می‌گوید: «توجه پیشینیان ما درباره دانش‌اندوزی به جایی رسیده بود که هرگاه دری از علم بر روی ایشان گشوده می‌شد، یا سخنی شایسته و حکیمانه می‌شنیدند و دسترسی به کسی نداشتند که آن را نزد وی بیندوند بر صخره‌ها و سنگ‌های سخت می‌نگاشتند مبادا اجل آنها فرارسد و آن دانش و سخن حکیمانه از میان رفته، آیندگان از آن محروم شوند» (ابن مقفع، ۱۳۷۵: ۲۳).

با غور در منابع و آثار برجای‌مانده از ایران پیش از اسلام می‌توان دریافت که در آن زمان، بیشتر، مقامات دینی و سیاسی به اندرزگویی اهتمام ویژه‌ای داشته‌اند و جدا از این افراد، اندرزنامه‌ای مستقل از دیگر طیف‌های جامعه (مانند دبیران و خنیاگران) برجای نمانده است و یا آن‌قدر کم و اندک بوده که به دست ما نرسیده است؛ این خود مبین این نکته است که احتمالاً در این دوره و تحت تأثیر نظام طبقاتی جامعه، وظیفه موعظه و اندرزگویی نیز به اقشار خاصی اختصاص داشته است؛ به طوری که در آثار عهد باستان وجود عناوینی مانند «اندرزبد»، «هندرزبد» نشان می‌دهد که وظیفه ارشاد و راهنمایی مردم به دست عده‌ای خاص بوده است.^۱

در این سال‌ها، توجه به ادب تعلیمی و اندرز و مطالعه درباره آن به نسبت قبل بیشتر شده است؛ ولی به نسبت حجم درخور توجه و گستردگی اندرز در همه ادوار تاریخ بسیار کهن ایران، هنوز هم جای بسیاری پژوهش‌ها در این حوزه خالی است و به نسبت سایر حوزه‌های ادبی - فرهنگی، اندک است؛ به گونه‌ای که هنوز نیز بسیاری از جنبه‌های آن مغفول مانده و یا کمتر بدان‌ها پرداخته شده است و نیازمند نگاه عمیق‌تری است. پژوهش پیش‌رو می‌کوشد تا برخی مسائل مرتبط با اندرز، یعنی بررسی و معرفی جامعه‌اندزگویان ایرانی را در ادوار پیش از اسلام، مطالعه و کندوکاو کند.

۱-۱ پیشینه پژوهش

بیشتر آنچه در پژوهش پیش رو، مطالعه و بررسی می‌شود، یا تازگی دارد و یا به صورت مروری و گذرا بدان پرداخته شده است؛ اما درباره مقوله اندرز و به‌ویژه در ایران پیش از اسلام، پژوهش‌هایی صورت گرفته است که در زیر به سه نمونه از آنها اشاره می‌شود:

- جوزی، مصطفی؛ رحیم، مینا (۱۴۰۱). «سیر تاریخی اندرزنامه‌نویسی پیش از اسلام تا دوره قاجاری». ارائه‌شده در نهمین کنفرانس بین‌المللی زبان، ادبیات، تاریخ و تمدن. تفلیس: دانشکده بین‌المللی ابن‌سینا.

- گشتاسب، فرزانه؛ حاجی‌پور، نادیا (۱۴۰۰). «بررسی و مقایسه مهم‌ترین مضامین اخلاقی اندرزهای فارسی خسرو انوشیروان با اندرزهای فارسی میانه». *کهن‌نامه ادب پارسی*. سال ۱۲. شماره ۲ (پیاپی ۳۳). ۳۵۷-۳۸۹.

- ایمان‌پور، محمدتقی و همکاران (۱۳۹۷). «تأثیر اندرزهای شاهان ساسانی بر آرای تربیتی عنصرالمعالی در قابوس‌نامه». *پژوهش‌های تاریخ ایران و اسلام*. شماره ۲۲. ۸۹-۱۰۸.

- بهاری، علی؛ یوسف‌جمالی، محمد کریم؛ بوشاسب‌گوشه، فیض‌الله (۱۳۹۴). «تحلیل جایگاه موبدان و کارکرد اقتصادی آنان در ساختار نظام سیاسی - اجتماعی ساسانیان». *تاریخ اسلام و ایران*. سال ۲۵. دوره جدید. شماره ۲۷ (پیاپی ۱۱۷). ۳۵-۶۳.

- مشرف، مریم (۱۳۸۹). *جستارهایی در ادبیات تعلیمی ایران*. تهران: سخن - دانشگاه شهید بهشتی. نویسنده در این کتاب نخست به تعریف و توضیح ادبیات تعلیمی می‌پردازد؛ سپس تأثیر اندرزهای پهلوی بر برخی اندرزنامه‌های قرن‌های چهارم و پنجم هجری را بررسی می‌کند. همچنین در این کتاب، جریان‌های فکری - تعلیمی متأثر از آموزه‌های اسلامی در کتاب‌هایی نظیر *کیمیای سعادت* غزالی کندوکاو و بررسی شده است.

- فوشه کور، شارل هانری دو (۱۳۷۷). *اخلاقیات (مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده سوم تا سده هفتم هجری)*. ترجمه محمدعلی امیرمعزی - عبدالمحمد روح‌بخشان. تهران: مرکز نشر دانشگاهی و انجمن ایرانشناسی فرانسه. نویسنده در آن به

بررسی و معرفی چند متن تعلیمی در ادبیات فارسی (نظیر بوستان سعدی) پرداخته است. - کریمی حکاک، احمد (۱۳۶۸). «ادب، اخلاق، اندرز: تأملاتی درباره سه مفهوم در فرهنگ ایران». *ایران‌نامه*. سال ۷. شماره ۲۸. ۶۵۶-۶۳۷.

- رحیم زاده صفوی، علی اصغر (۱۳۱۳). «قوانین اساسی ایران در عهد ساسانیان». مهر. سال ۲. شماره ۵. ۵۲۲-۵۱۳.

۱-۲ اهداف و روش پژوهش

این پژوهش بیش از هر چیز دیگری می‌کوشد تا با روش توصیفی و استفاده از مستندات موجود نشان دهد که اندرزگویان و اندرزنویسان ایرانی در دوره‌های پیش از اسلام چه افراد و گروه‌هایی بوده‌اند؛ بنابراین، نخست به جست‌وجوی افراد و گروه‌های اصلی اندرزگو، از طریق آثار و نوشته‌های این دوران پرداخته خواهد شد و در ضمن آن، برخی چهره‌های مشهور و نیز کمتر شناخته‌شده در حوزه اندرزگویی سرزمین ایران، تحت عنوان چند گروه، معرفی و برخی اندرزهای ایشان نیز نقل خواهد شد. برای این منظور، سعی شده است تا هر جا ردی از اندرزی و اندرزگویی بر جای مانده است، به آن مراجعه و تا حد امکان، هیچ طیف و گروهی که به اندرزگویی توجه ویژه‌ای داشته‌اند، از قلم نیفتد. در پایان نیز تلاش می‌شود که به نقد و بررسی اندرزها و جامعه اندرزگویان ایرانی پرداخته شود.

۲- اندرزگویان ایرانی (پیش از اسلام)

آنچه در ادامه می‌آید، گروه‌های اصلی اندرزگوی پیش از اسلام، با معرفی شماری از چهره‌های شناخته‌شده و نیز کمترآشنای هر گروه با نقل برخی از اندرزهای ایشان است.

۱-۲ پیامبران و مدعیان پیامبری

بی‌تردید، شایسته‌ترین افراد برای اندرزگویی پیامبران‌اند. همان کسانی که از جانب خداوند و به منظور اندرز و انداز مردمان گروه‌ها و جوامع مختلف فرستاده می‌شوند تا راه درست زندگی کردن را بدان‌ها بیاموزند. پیامبران معمولاً با خود، دین و آیین و اندیشه‌های خاصی را می‌آورند؛ دین و آیینی که تا حدود زیادی با ادیان و آیین‌های دیگر

مشترک است مگر در برخی جزئیات. «دین به انسان چیزی را می‌دهد که از هیچ منبع دیگری قابل دریافت نیست، اعتماد به حاصل کوشش‌های زندگی از طریق اتصال شخصی به قدرت یا قدرت‌های متعالی جهان. هر دینی معمولاً برای مؤمنین به خود و نیز وضع کلی جامعه مؤثر است» (هیوم، ۱۳۹۱: ۲۰). پیامبران با تشریح اصول و قواعد دین و آیین خود، به‌نوعی به وظیفه‌اندزگری و موعظه‌میان مردم نیز می‌پردازند؛ درحقیقت آنان اصول دین خود را در قالب اندرزهایی به آنها گوشزد می‌کنند. در همین راستا و از همین ابتدا، به اندرزهای یک پیامبر و یک مدعی پیامبری به‌عنوان اندرزگویان ایرانی پیش از اسلام می‌پردازیم؛ زیرا اندرزگویی ایشان (پیامبران)، با ساحت وجودی و فلسفه پیدایی‌شان ارتباط تنگاتنگی دارد و آنها هستند که ذاتاً اندرزگر هستند.^۲

* زردشت

- «اینک سخن می‌گویم؛ برای کسانی که از دور و نزدیک آمده و خواستار [آموزش]‌اید.

اکنون همه شما گوش فرادهید و سخن روشن مرا بشنوید و خوب به یاد بسپارید: مباد آنکه آموزگار بد، دیگر باره زندگی [شما] را تباه کند [و] دُرُوند با زبان خود و با دُژباوری‌اش، شما را به گمراهی بکشاند» (اوستا، ۱۳۹۲: ۵۱)؛

- «ای کسانی که دل به "منش نیک" بسته‌اید، خشم را فرو افکنید و خود را در برابر تندخویی نیرومند کنید و برای گسترش "اشه"، به مردان پاک ببیونید» (همان: ۶۶).

* مانی

- «هر دردمندی را آزمودم، چیزی ضرورتی از این گوشت نیافتم. ابری از تاریکی است که اندیشه‌ام را محو می‌کند» (اسماعیل‌پور مطلق، ۱۳۹۸: ۲۹۸)؛

- «به گذشته چشم مدوز! گذشته هیچ نگر» (زبور مانوی، ۱۳۷۵: ۴۶۴).

۲-۲ موبدان

در دوره پیش از اسلام، در کنار پیامبران، موبدان گروه دیگری هستند که به اندرزگویی توجه ویژه‌ای داشته‌اند. به‌طوری‌که بخش اعظم نوشته‌های برجای‌مانده از زبان پهلوی، نوشته‌هایی است که این گروه اخیر نوشته‌اند و بیشتر آن نیز در پند و اندرز مخاطبان است؛ اما موبد کیست؟ «کلمه موبد در اصل "مگوپت" بوده است و پیداست که

از نام طایفه مغان که از طوایف چادرنشینان مادها پیش از دوره هخامنشیان بوده‌اند، مشتق شده است و به همین جهت روحانیت اختصاص به قبیله و نژاد مخصوصی داشته است و ناچار کسی را که از این نژاد نبوده در جامعه روحانی نمی‌پذیرفته‌اند» (نفیسی، ۱۳۸۴: ۳۸). موبدان از دیرباز، در عین حال یکی از پرنفوذترین طبقات را در طبقه‌بندی گروه‌های جامعه تشکیل می‌داده‌اند، به‌ویژه در دوره ساسانی، دوشادوش پادشاه در تصمیمات کشور شرکت می‌جستند و حتی گاهی، سبب عزل و نصب پادشاه نیز می‌شدند. در رأس جامعه روحانیان یا موبدان، موبدان موبد قرار داشت که در جامعه ایران آن زمان از قدرت و نفوذ فراوانی برخوردار بود و امور بسیاری زیر نظر وی تمثیت می‌یافت؛ «در هر موردی که پای دین در میان است وی مشاور شاه است - یا باید باشد و عموماً از لحاظ اینکه رهبر اخلاقی و مرشد و مدبر روحانی شاه اوست می‌تواند نفوذ عظیمی در کلیه امور مملکت به کار برد» (کریستن سن، ۱۳۸۶: ۵۲).

در درجه پایین تر از موبدان، که خود دارای سلسله مراتبی بودند، هیربدان قرار داشتند و گویا تا پیش از آنکه موبدان به نفوذ و اعتبار بالایی برسند، هیربدان در کشور ارج و قرب بالاتری داشته‌اند. درحقیقت، «دومین گروه دین مردان ایرانی "هیربدان" اند. مهتر آنان هیربدان هیربد خوانده می‌شده و در آتشکده‌ها بالاترین مقام از آن او بوده است. هیربدها نیز پنندهای ارزشمندی دارند» (العاکوب، ۱۳۷۴: ۶۸).

یکی از برجسته‌ترین و مهم‌ترین وظایف موبدان^۳ و همچنین هیربدان، وظیفه مشاوره و پند و اندرز بوده است؛ به‌طوری‌که یکی از مناصب روحانیان در ایران پیش از اسلام، مقام اندرزبندی بوده است و هر صنف و طبقه‌ای اندرزبند مخصوص خود را داشته‌اند که در هر شرایطی، سخنانش به گوش جان نیوشیده می‌شده است. «روحانیان نه فقط مأمور اجرای تشریفات مذهبی بودند، بلکه هدایت معنوی قوم و تهذیب نفوس نیز به عهده آنان بود. تعلیمات به‌طورکلی اعم از ابتدایی یا عالی به دست روحانیان اداره می‌شد؛ زیرا که فقط این طایفه همه رشته‌های علوم زمان را در دست داشتند» (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۸۶). متأسفانه از شرایط احراز صلاحیت موبدان برای رسیدن به مقام اندرزبندی و نیز سایر مراتب این گروه، اطلاعاتی در دست نیست و اطلاعات ما محدود به آشنایی با

عناوین برخی مناصب و نیز حوزه فعالیت آنها می‌شود.

در ادامه، به اندرزهای برخی موبدان و یا هیربدان پیش از اسلام، برای آشنایی بیشتر با نوع و حال و هوای پندهای این گروه از اندرزگویان، اشاره شده است.

* تنسر

- «هرکه حلال حرام دارد همچنان باشد که حرام حلال داشته [است]» (تنسر، ۱۳۹۶: ۷۷)؛

- «دین و مُلک هردو به یک شکم زادند دوسیده، هرگز از یکدیگر جدا نشوند و صلاح و فساد و صحت و سُقم هردو یک مزاج دارد» (همان: ۷۹).

* آذرباد مارسپندان

- «چندان که توانی، با خواسته رادی کن» (آذربادِ مهرسپندان، ۱۳۷۹: ۷۸)؛
- «هرچه دانید که خوب است، کنید و هرچه دانید که نه خوب، مه‌کنید» (همان: ۹۶).

* ویراف

- «و دیدم روان زنان با بسیار اندیشه نیک، با بسیار گفتار نیک و با بسیار کردار نیک، [خوب آموخته‌شده] توسط رد خدایان (پیشوایان دینی)، که شوهر خود را چون سالار دارند، در جامه‌ای زینت‌یافته از زر، زینت‌یافته از سیم، زینت‌یافته از گوهر، پرسیدم: این روان‌ها کدام‌اند؟ سروش اهلو و آذرایزد گفتند: این‌ها روان‌زنانی هستند که در گیتی آب را خشنود کرده‌اند، آتش را خشنود کرده‌اند... و خشنودی و یگانگی و ترس‌آگاهی (احترام) و فرمانبرداری شوهر و سالار خویش را انجام دادند» (رداویرافنامه، ۱۳۹۹: ۵۸).

* آذرباد زردشتان

- «آشتی کردن بهتر است و نه جنگ کردن» (آسانا، ۱۳۹۱: ۹۴)؛
- «آنها در مورد همین آذریاد می‌گویند که گفته است: هر شخص باید بداند که من از کجا آمده‌ام؟ از بهر چه چیز آمده‌ام؟ به کجا بازخواهم گشت؟ من به‌نوبه خود می‌دانم که برای اورمزد پروردگار آمده‌ام و می‌دانم که برای تضعیف شیاطین اینجا هستم و به‌سوی اورمزد بازخواهم گشت» (فرخزادان، امیدان، ۱۳۹۲: ۱۳۶).

* بخت‌آفرید

- «گویند که بخت آفرید گفت که هیچ مردم نیست از من توانگرتر بجز او که از من خرسندتر است. این را نیز گفت که اگر همه مردم گیتی بهم رسند پس من را توانگر کردن نتوان، زیرا به یک دست گیرم و به دیگر دست دهم (و فقط) رنج به من ماند» (آسانا، ۱۳۹۱: ۹۴)؛

- «آنها می گویند بخت آفرید گفت: تا زمان نوسازی، هرکه در گیتی نامش رنجبر است گیتی را که گرفت، رها کرد و چون رها کرد، گرفت» (فرخزادان، امیدان، ۱۳۹۲: ۱۳۶).

* بهزاد فرخ فیروز

- «آمده است که در توانایی خرد به و نیز در کم مالی (فقر، نداری) خرد پاسبان و نگهبان [است]» (بهزاد فرخ فیروز، ۱۳۴۶: ۳۷)؛

- «چه دانا کار به بن (اصل و ریشه) داند، دژآگاه (بدآگاه) به سر (انجام و آخر) شناسد» (همان: ۳۸).

۲-۳ شاهان و فرمانروایان

پادشاهان ایرانی از جمله مقاماتی هستند که در دوره پیش از اسلام به اندرزگویی پرداخته و در این زمینه میراث معنوی پربراری را از خود به یادگار نهاده‌اند؛ شخصی که در رأس کلیه امور حکومت قرار دارد و در برخی دوره‌ها^۴ علاوه بر مقام سیاسی، برای خود جنبه‌های دینی و مذهبی نیز قائل می‌شده است. سخنان و گفته‌های پادشاه، برای سران کشور و نیز عامه مردم، نافذ و دارای مقبولیت است. پیشینه جریان اندرزگویی میان پادشاهان ایرانی به قدیمی‌ترین اعصار، یعنی به دوره‌های پیش از تاریخ برمی‌گردد؛ به طوری که اکنون اندرزهایی به جای مانده و در دسترس است که به پادشاهان اساطیری مانند هوشنگ، جمشید و دیگر پادشاهان این دوران منتسب است؛ هرچند در درستی این انتساب جای تردید است، به هر حال، از دیرینگی این سنت (اندرزگویی) در میان پادشاهان ایرانی نشان دارد.

در ادامه، به ذکر شماری از چهره‌های پادشاهی در ایران پیش از اسلام، با رعایت توالی زمانی آنها (از دوران اساطیری تا دوره ساسانیان) و نقل پاره‌ای اندرزهای ایشان پرداخته شده است؛ پادشاهانی که از آنها اندرزنامه و یا اندرزهایی در میان کتب مختلف

تاریخی به یادگار مانده است. البته تعداد پادشاهانی که از آنها اندرزها و پندهایی برجای مانده و همچنین بسامد اندرزهای شان، بسیار بیشتر از نمونه‌هایی است که در ادامه می‌آید؛ به طور مثال از پادشاهانی همچون منوچهر، کیخسرو، شاپور ذوالاکتاف، قباد و برخی دیگر و به ویژه پادشاهان دوره ساسانی، اندرزهایی در شاهنامه و دیگر متون تاریخی نقل شده است که در اینجا به دلیل طولانی ترنشدن پژوهش، از ذکر آنها پرهیز شد.

* هوشنگ

- «و آن کسی که قانع است به آنچه دارد و طلب زیادتی نمی کند هرآینه او توانگر است و اگرچه گرسنه باشد و برهنه گردد و آن کس <که> حریص است و حرص دارد بر زیادتی جمع مال هرآینه او فقیر و محتاج است و اگرچه تمام دنیا را مالک و متصرف و صاحب باشد» (ابن مسکویه، ۲۵۳۵: ۱۴-۱۳)؛

- «وصیت دیگر آن است که از موافقت و مطابقت اصحاب اغراض، دامن احتراز درچیند که صاحب غرضان از سر دعوی بی معنی، پیرامن الفت و صداقت گردند و از راه مجاز به کوی حقیقت آیند» (حسینی قزوینی، ۱۳۸۳: ۷۲).

* جمشید

- «و به صاحب شرط خود (یعنی داروغه و کوتوال شهر خود) گفت که تو سایه منی در رعیت من و ایستاده به تازیانه ادب من، پس لباس امن و امان پوشان مردمی را که در سایه من اند به اینکه شما بری از گناهید و اندکی هم بترسان ایشان را از هیبت و مخافت من به اینکه بسیار هم بی فتنه نیستند تا به یکبارگی بی دغدغه نباشند از من» (ابن مسکویه، ۲۵۳۵: ۱۲۲)؛

- «دانش کلید نیکبختی هاست و نیکبختی رسیدن به آرزوها» (ظهیری سمرقندی، ۱۳۴۹: ۲۶).

* بهمن

- «پس می باید که جهد کند و سعی نماید هر مرد از شما رای و تدبیر خود را به مبالغه کردن از عقل و فهم خود بی شتاب و تعجیل و بی آنکه شروع در جواب گفتن کنید بی فکر و تأمل» (ابن مسکویه، ۲۵۳۵: ۱۱۱)؛

- «ملک بهمن گفت ای برادر، از قول خود برگشتن طریق مردی و پهلوانی نیست»
(بیغمی، ۱۳۹۷: ۳۰۴)؛

- «آزموده را آزمودن تباه ساختن عمر است» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۳۵).

* کوروش

- «باید بکوشید که در قلمرو خود، مناصب بزرگ را، مانند من، به اشخاص لایق و صدیق واگذار نمایید، باید سفره تان برای همه گسترده باشد و مثل من هرکس به‌سوی شما رو آرد با او با سخاوت و کرم رفتار نمایید و هرروز به آن کس که عمل نیکی انجام داده است پاداش مناسب اعطا نمایید. در آبادی سرزمین‌ها [ی] بایر بکوشید و به پرورش حیوانات و احداث جنگل برای شکارگاه ساعی باشید. هیچ‌گاه قبل از تمرین‌های بدنی به خوردن غذا مبادرت نورزید و اسبان را بدون اینکه کاری انجام داده باشند بیهوده فریه و کاهل نکنید... من تا خود کاری را در عمل نیاموده باشم انجام‌دادن آن را به کسی واگذار نمی‌کنم. لذا شما را دعوت می‌کنم که از روش من تبعیت کنید و زیردستان خود را به نحوی بارآورید و تربیت کنید که قسمتی از بار شما را به دوش خود بکشد و قابل شوند که سهمی از وظیفه شما را به نحو احسن انجام دهند» (گزنفون، ۱۳۹۶: ۲۶۳).

* داریوش

- «داریوش شاه گوید: ازین سبب اهورا مزدا مرا یاری رساند و نیز بغان دیگر که هستند، که من متجاوز نبودم، دروغزن نبودم، زشتی ورز نبودم نه من، نه دودمانم. بنا بر حق رفتار کردم. نه بر ضعیف نه بر توانا زور نورزیدم. مردی را که با خانواده من همراهی کرد، او را نیک پاداش دادم، نیز او را که ضرر رساند، او را سخت مجازات کردم» (کنت، ۱۳۹۱: ۴۳۵)؛

- «ای مرد! فرمان اهورامزدا، آن به نظر تو ناپسند نیاید! راه راست را ترک منما»
(شارپ، ۱۳۴۶: ۸۷).

* اردشیر بابکان

- «بدانید پیکارتان با ملت‌های دشمن پیش از آنکه با خوی‌های زشتی که در مردم خودتان است پیکار کنید، نه از نیکو رهبری بلکه زیانکاری‌ست. چگونه می‌توان با

دل های ناهمداستان و دست هایی که دشمن یکدیگرند به پیکار دشمنان شتافت؟» (عهد اردشیر، ۱۳۴۸: ۷۵)؛

- «بدانید که اندر کارهای خُرد همان حرکتست که در کارهای بزرگ» (تحفةالملوک، ۱۳۱۷: ۵۱)؛

- «اردشیر می گفت برای نفس شاه و رئیس و دانشور فرزانه چیزی زیان آورتر از معاشرت مردم پست و آمیزش اشخاص فرومایه نیست زیرا همچنان که نفس از آمیزش مردم شریف فرزانه والانزاد اصلاح پذیرد از معاشرت فرومایه تباهی گیرد» (مسعودی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۲۳۹)؛

- «فِعْلُ الشَّرِّ مِنْ قِلَّةِ الْحِيلَةِ» (ابن منقذ، ۱۳۵۴: ۴۳۹).

ز سرهنگ و جنگی سواران من	نباید که از کارداران من،
گر از بنده گر مردم نیک خوی	بخسبد کسی دل پر از آرزوی

(فردوسی، ۱۳۸۶، د ۶: ۱۹۴)

* شاپور اول

- «چون مانی ظاهر شد و مردم را به زندقه خواند، شاپوربن اردشیر او را بگرفت. گفتند: او را بکش. گفت: اگر پیش از حجّت او را بکشم مردم گویند: جَبّاری زاهدی را کشت، بلکه اوّل به حجّت بطلان و کفر او ظاهر سازم تا مردم همه بدانند، پس او را بکشم» (راغب اصفهانی، ۱۳۷۱: ۶۶)؛

- «شاپور گفت: آن پدر که ترا چنین پرورد با او وفا نکردی و حق او نشناختی، کس را بتو امید مباد» (بلعمی، ۱۳۹۹: ۶۲۴)؛

- «لا عصمة الا بالتوفيق الله تعالى و لا حکم الا بتأییده و لا صدقة الا بنبیة و لا رای الا بمشورته» (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۳۸).

و گر شاه با داد و فرخ پی است	خرد بی گمان پاسبان وی است
خرد پاسبان باشد و نیکخواه	سرش برگذارد ز ابر سیاه

(فردوسی، ۱۳۸۶، د ۶: ۲۴۴)

* بهرام پنجم

- «در ناوس (تابوت سنگی) بهرام به فرمان وی نوشتند: چون در زمین نیرو یافتیم،

آثاری پسندیده از خود به جا گذاشتیم، اما بهره ما همین تنگنا بود و ما سکونت در آن به یقین می‌دانستیم» (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۵۷)؛

- «و از کلمات بهرام گور است که مر فرزند خویش را فرمود: شاورِ النَّاسِ فِي أُمُورِ مُلْكِكَ! فَإِنَّ الصَّوَابَ كَالصَّيْدِ يُفْلِتُ عَنِ وَاحِدٍ، وَ لَا يُفْلِتُ عَنِ جَمَاعَةٍ عَظِيمَةٍ» (نیشابوری، ۱۳۴۱: ۱۹۳)؛

- «هرچه از پیش بجویند به وقت بیابند و هرچه را به وقت نجویند به وقت نیابند و هرچه را که نجویند هرگز نیابند... شاهان را باید که دانش نیکو جویند که زینت و تکیه‌گاه پادشاهی باشد و از آن نیرو گیرند» (طبری، ۱۳۸۳، ج ۲: ۶۱۵-۶۱۴).

چنین گفت بهرام کای سرکشان	ز نیک و بد روز دیده نشان
همه بندگانیم و ایزد یکی ست	پرستش جز او را سزاوار نیست

(فردوسی، ۱۳۸۶، د ۶: ۴۱۶)

* خسرو دوم (انوشیروان)

- «به چه دلیل بر سبیل تکرار می‌فرمایند که وفا ملوک به عهد خویشتن، نیمه ظفر است بر دشمن؟»

چه غدر که ضدّ و فاست موجب عدم وثوق اولیای دولت به موالات می‌شود و جدّ و جهد اعدا در محاربه به سبب نومیدی از مصالحه دوچندان می‌گردد و یک تن کوشنده با امیدواری بیشتر است از جمعی کثیر ناس با وجود یاس. انتهی بنابراین مقدمات وفای پادشاهان باعث تضاعف اعتماد دولتخواهان بر ولا و وداد خواهد بود و علّت اطمینان قلوب همگنان به ثبات اساس مصالحه و معاهده موجب قلّت کوشش دشمنان خواهد شد و این هر دو صورت به ضرورت غلبه ظنّ بر روزی شدن فیروزی، نتیجه بخشد» (جلال اردستانی، ۱۳۸۷: ۱۳۰)؛

- «پس اهل مملکت را بفرمود که: دین آموزید و کار دین را بپردازید، تا اندر شناختن و دانستن دین ماهر گردید، تا چون مزدکی بیرون آید مخرقه خویش بر شما روا نتواند کرد» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۸۴)؛

- «چون انوشیروان به قتل بوزرجمهر فرمان داد وی عفو طلبید انوشیروان گفت: اذا

جاءَ وقتُ حِصَادٍ وَ لَمْ يُحْصَدِ فَسَدَ، چون هنگام درو کردن کشت آید و درو نکنند کشت فاسد و ضایع گردد» (فخرالدین علی صفی، ۱۳۴۶: ۷۹)؛
 - «سُسُ خِيَارِ النَّاسِ بِالْمُحِبَّةِ وَ امزجٍ لِلْعَامَةِ الرَّهْبَةِ بِالرَّغْبَةِ وَ سُسُ سَفَلَةِ بِمُجَرِدِ الْهَيْبَةِ»
 (ابن قتیبه، بی تا، ج ۱: ۶۱).

بدان ای پسر کین جهان بی وفاست پر از رنج و تیمار و درد و بلاست
 هر آنکه که باشی بدو شادتر ز رنج زمانه دل آزادتر
 همه شادمانی بمانی به جای بیاید شدن زین سپنجی سرای
 (فردوسی، ۱۳۸۶، د ۷: ۴۵۷)

* خسرو پرویز

- «سرنوشت‌ها به انسان چیزهایی را که به اندیشه او نگذاشته است نشان می‌دهد و پیشامدها برخلاف آرزو می‌رسد، سرکشی و ستم صاحب آن را از پای درمی‌آورد زیان کار و ناامید کسی است که هوای نفس او را به ورطه هلاک افکند و دورانیش کسی است که به آنچه برای او مقدر شده است قانع باشد و آرزومند بیش از آن نباشد»
 (دینوری، ۱۳۹۵: ۱۱۴)؛

- «اعلم ان کلمة منک تسفک دماً و أخرى تحقن دماً» (ابن عبد ربه، ۱۹۹۹، د ۱: ۲۸).
 شما نیز دل‌ها به فرمان نهید به هر کار با ما سه پیمان نهید
 از آزدن مردم پارسا و دیگر کشیدن سر از پادشا
 سیم دور بودن ز چیز کسان که دردش بود سوی آن کس رسان
 (فردوسی، ۱۳۸۶، د ۸: ۴)

* یزدگرد سوم

- «قضا زبردست هر آفریده است و اجل جوینده جان هر جانوری و هرچه در قدرت تمکن است. و مر هر پادشاهی را از روزگار نگاه بانی است و چون مدت اقبال ایشان در گذرد دشمن ایشان بیاساید» (ظهیری سمرقندی، ۱۳۴۹: ۲۰۹).
 که بر کس نماند همی روز و بخت نه گنج و نه دیهیم شاهی، نه تخت
 (فردوسی، ۱۳۸۶، د ۸: ۴۱۰)

از دیگر مناصب و مقاماتی که در دوره پیش از اسلام، از آنها اندرزها و اندرزنامه‌هایی برجای مانده است و بیانگر توجه آنها به اندرزگویی است، می‌توان از منصب وزارت نام برد. متأسفانه از این منصب در دوره پیش از اسلام - حتی دوره ساسانیان که با عنوان «وزرگ فرمدار» نامیده می‌شده است - به استثنای مواردی محدود، اطلاعات دقیق و جامعی در دست نیست. با این حال و با توجه به این نکته که از وزیران احتمالی دوره ساسانیان اطلاعی در دست نیست، می‌توان چنین انگاشت که وزارت، برخلاف دوره اسلامی، در این دوره درجه اعتبار کمتری داشته است. «بیشتر مورخینی که به عصر ساسانی پرداخته‌اند به‌ندرت از وزیران آن دوره یاد کرده‌اند خود می‌تواند دلیلی بر این باشد که نهاد وزارت در آن دوره نهاد قدرت مندی نبوده و یا حداقل در مورد شخص شاه نهادی ضعیف بوده است از سوی دیگر بارها و بارها سخن از وزراست و نه وزیر» (نوحه خوان، ۱۳۹۹: ۹۴)؛ و این خود شاید مبین این نکته باشد که در آن دوره، یک وزیر در رأس امور قرار نداشته است، بلکه چندین وزیر به جنبه‌های مختلف امور کشور می‌پرداخته‌اند. در دوره‌های پیش از اسلام، از هیچ‌یک از وزرای احتمالی سلسله‌های مادی و هخامنشی و اشکانی اطلاعاتی در دست نیست. در دوره ساسانی نیز به‌استثنای بزرگمهر حکیم، وزیر مشهور خسرو انوشیروان، که پیرامونش را هاله‌ای از افسانه‌ها و داستان‌ها نیز فراگرفته است و چندین مورد معدود و در حد نام و نشانی، نظیر ابرسام، وزیر اردشیر بابکان و مهرنرسه، وزیر یزدگرد بزه‌گر، از دیگر وزرای احتمالی این سلسله نیز نام و نشانی برجای نمانده است. جای بسی شگفتی است که از دو تن از وزیران دوره ماقبل تاریخ و عهد اساطیری ایران نام و نشان و اطلاعاتی برجای مانده است؛ این دو تن عبارت‌اند از: اوشنر دانا، وزیر کیکاووس کیانی و جاماسب دانا، وزیر و رایزن گشتاسب کیانی؛ که هر دو تن دارای شخصیت و مقام مذهبی نیز بوده‌اند. همچنین در شاهنامه و در نقل داستان طهمورث، در چند بیت از شهرسپ نامی سخن به میان آمده است که گویا دستور و مشاور طهمورث بوده است.

آنچه در ادامه می‌آید، ذکر شماری از وزرای پیش از اسلام است که از آنها نشانه‌ها و شواهدی از توجه به اندرز و اندرزگویی برجای مانده است و نقل برخی از اندرزهای

ایشان.

* اوشنر دانا

- «این نیز گفته شده است که آز به خرسندی و ورن به چاره و خشم به بهمن منشی (نیک اندیشی)، بشاید زدن و چون نیکوئی به اندیشه (آید)، زود بگیرای و چون بدی به اندیشه (آید) از خویشتن بسپورای (دور کن)» (اوشنر دانا، ۱۳۷۳: ۳۵)؛

- «دانای خرد آزموده همیدون گفت: که به خواسته (مال، دارائی) بسیار و بسیار بودی (برای) هرکس زیان کارتر (است)، چه ایشان را که نیست، به آرزو و شتاب خواهند و ایشان را که هست همیشه اندر شتاب آز اندیشه (دارند) و ایشان را که بود، نشد (میسر نشد)، همواره رنجه به تیماس (؟) و خواسته به اندازه (و) پیمان، آن اندازه نیک (است) که پتیاره از تن بازداشتن توان» (همان، ۴۳-۴۲).

* جاماسب حکیم

- «پس جاماسب گوید که اگر شما بغان سهد (بینید، پسندید) از این خاک برخیزید اُ به کی گاه نشینید، چه شاید بودن که شاید بودن. چون این [که] من گفتم شود» (یادگار زریران، ۱۳۸۷: ۵۹-۵۸)؛

- «بزرگ‌ترین جراحات آن است که کریمی از لئیمی حاجتی خواهد و روا نگرده» (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۵۲).

در یادگار جاماسبی نیز پیشگویی‌هایی اندرزگونه از جاماسب یافت می‌شود، نظیر:

- «جاماسب بیتخش گفتش که: این دین هزار سال روا باشد پس آن مردمانی که اندر آن هنگام باشند همه به مهر دروجی (پیمان‌شکنی) ایستند؛ با یکدیگر کین و رشک و دروغ کنند و به آن چیم (سبب) ایرانشهر (مملکت ایران) را به تازیان بسپارند و تازیان هر روز نیرومندتر شوند و شهر شهر فراز گیرند» (هدایت، ۱۳۹۹: ۲۹۹). که در ظاهر یک پیشگویی از جاماسب است درباره آینده ایران، ولی در باطن و در کنار آن، می‌توان عواقب شوم پیمان‌شکنی، رشک و دروغ و کینه‌کشی را نیز دید.

* بزرگمهر بختگان

- «مال گیتی به چه همانند؟
به چیزی که در خواب بینند. گهی خوب، گاه بد (باشد) و چون آن خواب بشود

چیزی برجای نباشد» (بزرگمهر بختگان، ۱۳۵۰: ۹)؛

- «و هم بزرگمهر گوید که: علم اولین و آخرین اندرین دو سخن است؛ گفت: اگر دهش به بخشش است، پس کوشش چیست؟ و اگر سرانجام مرگ است، پس رامش چیست و نازیدن از بهر چیست؟» (خردنامه، ۱۳۷۲: ۵۱)؛

- «گفت: کدام مرد را از جمیع مردمان بیشتر دشمن باید داشت؟ گفتم: فقیه فاسق را یعنی عالم به علم شریعت را که فسق و فجور کند و عمل به علم خود ننماید» (ابن مسکویه، ۲۵۳۵: ۶۱)؛

- «بزرگمهر گفت فاضل‌ترین سخن ایجاز است و اکتار ظلال است و باطل خبال و دنیا سفر و آخرت غایت، هر حقی را حقیقتی است و هر شخصی را خلیقتی. از هر کاری حقیقت آن باید طلبید و هرکاری را بر وضع خود جاری داشت. هرکه حق تعالی را مطاوعت کند او را رفع فرماید و هرکه عصیان و طغیان ورزد او را قمع کند» (تجارب‌الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۳۰۲)؛

- «رأيتُ احمق مرزوقا و عالماً محروماً، فَعَلِمْتُ أَن التَّدْبِيرَ لَيْسَ اِلَى الْعِبَادِ» (الطراطوشی، ۱۹۹۰: ۵۲۲).

۲-۵ ارتشتاران

در دوره پیش از اسلام، گروه دیگری که از آنها اندرزهایی برجای مانده است، ارتشتاران هستند. منظور از ارتشتاران، نیروهای نظامی و سپاهیان هستند که وظیفه حفظ کشور در برابر نیروهای بیگانه، آشوب‌ها داخلی و وظایفی از این قبیل را برعهده دارند. می‌دانیم که مردم ایران، پیش از اسلام، به چند دسته اصلی تقسیم و طبقه‌بندی شده بودند؛ یک گروه از این طبقات، ارتشتاران یا همین لشکریان بودند. «رزمندگان (ارتشتاران) دومین طبقه جامعه ساسانی بودند و وظیفه حفظ امپراطوری و کشورهای تابعه برعهده آنان بود» (دریایی، ۱۳۹۲: ۵۱). آنگونه که در کتاب‌های تاریخی آمده، در دوره ساسانی، کتاب‌هایی با عنوان آیین‌نامه وجود داشته است که در آنها درباره موضوعات و آیین‌های گوناگون، سخنان و دستورالعمل‌های جامعی به نگارش درمی‌آمده است؛ «گذشته از آنکه شامل اخبار و داستان‌های تاریخی بوده خود مجموعه بزرگی از

فنون و معارف عصر ساسانی و تشکیلات دربار ایشان و آداب و رسوم درباری و مراتب درباریان به شمار می رفته و مشتمل بر تمام معلوماتی بوده که برای بزرگان و شاهزادگان و فرمانروایان و حکام دولت ساسانی دانستن آن ها ضروری بوده، یا لااقل جزء فضائل اخلاقی و تربیتی به حساب می آمده، از قبیل تیراندازی، اسب سواری، چوگان بازی، آیین جنگ» (محمدی ملایری، ۱۳۸۴: ۱۵۹-۱۵۸). و بالطبع، فرماندهان لشکر می بایست از اصول و قواعد درست لشکرکشی و حمله کردن و موضوعاتی از این قبیل آگاهی داشته باشند؛ اطلاعاتی که از فرماندهان پیشین و در طی تجارب قبلی به دست آمده است؛ تجاربی که شماری از آنها در کتاب هایی نظیر همین آیین نامه ها، ضبط و یادداشت می شده است؛ بنابراین در اینجا باید از گروه پنجمی از اندرزگویان پیش از اسلام به نام ارتشتاران نیز نام برد. هر چند که اندرزگویی در میان ایشان عمومیت ندارد و بعید است که وظیفه اندرزگویی، برای ایشان از یک سنت خاص سرچشمه گرفته باشد - نظیر آنچه میان گروه های دیگر وجود داشت - و بیشتر به اندرزهایی پراکنده در لابه لای مطالب کتب مختلف و از جمله همان آیین نامه و در دوره های بعدی، شاهنامه فردوسی، منحصر می شود. در ادامه و با ذکر نمونه هایی از اندرزهای دو تن از پهلوانان پیشاتاریخی و دو تن از جنگاوران دوره پیش از اسلام، به پندهای این گروه اخیر نیز اشاره شده است.

* زال

- «از بزرگ ترین خطاهاست جنگ پیوستن با کسی که از تو آشتی جوید» (ظهیری سمرقندی، ۱۳۴۹: ۵۵).

چنین رفت از آغاز یکسر سَخُن	همین باشد و نو نگردد کَهُن
اگر توشه مان نیک نامی بود	روان ها بدان سر گرامی بود
و گر آز برزیم و پیچان شویم	پدید آید آن گه که بی جان شویم
گر ایوان ما سر به کیوان برست	ازین بهره ما یکی چادرست
که بر روی پوشند و بر سرش خاک	همه جای بیم ست و تیمار و باک

(فردوسی، ۱۳۸۶، د ۱: ۲۵۲)

* رستم

- «هر واقعه که حادث شود به صرف اموال آن را دفع توان نمود مگر جنگ که در آن

از سر جان بر باید خاست» (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۳۰).

بدو گفت رستم: تو چنگال شیر
نپموده‌ای، ازان شده‌ستی دلیر
(فردوسی، ۱۳۸۶، د ۲: ۱۱۳)

چنین گفت با رخس کای نیک‌یار
مکن سستی اندر تگ کارزار
(همان: ۱۱۴)

* گردیه

چنین گفت داننده خواهر بدوی
هر آن کس که آهوی تو با تو گفت
مکن رای ویرانی شهر خویش
که خر شد که خواهد ز گاوآن سروی
نکوهش مخواه از جهان سربسر
پدر زنده و تخت شاهی بجای
که ای پرهز مهتر نامجوی
همه راستی‌ها گشاد از نهفت
ز گیتی چو برداشتی بهر خویش
به گاباره گم کرد گوش و بروی
نبود از تبارت کسی تاجور
نهاده تو اندر میان پیش پای
(فردوسی، ۱۳۸۶، د ۸: ۳۶-۳۵)

* رستم فرخزاد

- «ای پادشاه! مرا بگذار که عربان تا وقتی مرا به مقابله آنها و انداری پیوسته از عجمان بیمناک باشند، شاید سیاست این است که مرا نگهداری و خدا کار را کفایت کند و خدعه و تدبیر جنگ به کار برده باشیم که تدبیر و خدعه در جنگ از پیروزی مختصر سودمندتر است.

اما شاه نپذیرفت و گفت: دیگر چه؟

رستم گفت: در جنگ تأمل از شتاب بهتر است و اینک تأمل باید که جنگ سپاهی از پس سپاهی دیگر، از هزیمت یک جا درست تر می نماید و برای دشمن سخت تر است...
گفت: ظفر جالنوس چون ظفر منست اگرچه نام من پیش آن‌ها [اعراب] معتبرتر است، اگر ظفر یافت همان ست که می خواهیم و اگر نه کس دیگر فرستم و این قوم را [اعراب] تا وقتی معین نگهداریم که امیدوارم تا وقتی که من شکست نخورده باشم پارسیان از کوشش نمانند و همچنان در دل عربان مهابت داشته باشم. تا وقتی من به جنگ آنها

نرفته‌ام جرئت حمله نیارند، اگر شخصاً به جنگ روم یکباره جری می‌شوند و پارسیان کاملاً بشکنند» (طبری، ۱۳۸۳، د ۵: ۱۶۷۴-۱۶۷۲).

همچنین بسیاری نمونه‌های دیگر از پهلوانان و جنگاوران ایرانی که در لابه‌لای مطالب کتاب‌های دوره اسلامی نقل شده است، به‌ویژه در شاهنامه فردوسی.

۳- نقد و بررسی

در ادامه، جامعه اندرزگویان ایرانی پیش از اسلام از دو منظر علت روی آوردن ایشان به اندرزگویی و نیز چگونگی و کیفیت اندرزهای آنان - با توجه به قراین موجود و اطلاعاتی که حین مطالعه اندرزها و اندرزگویی آنها به دست آمد - بررسی می‌شود.

۳-۱ علت روی آوردن به اندرزگویی

همانطور که مشاهده شد، در دوره پیش از اسلام، پنج دسته یا طیف از مردمان به گفتن پند و اندرزگویی پرداخته‌اند: پیامبران و مدعیان پیامبری، موبدان، پادشاهان، وزیران و جنگاوران و از این میان، بسامد اندرزگویی در میان پادشاهان و موبدان بیشتر از گروه‌های دیگر است. اندرزهای برجای‌مانده از جنگاوران نسبت به سایرین، به‌مراتب اندک است. البته ممکن است در دوره پیش از اسلام، افراد و گروه‌های دیگری همچون دبیران نیز به اندرزگویی پرداخته باشند، ولی از آنجایی که تاکنون سندی که نشان‌دهنده این امر باشد به دست ما نرسیده است، در این زمان نمی‌توان درباره آن نظری قطعی داد. اما چه چیزی سبب شده است که در دوره پیش از اسلام، تنها سه گروه به اندرزگویی، به‌صورت هدفمند و ویژه پردازند؟ از آنجایی که هیچ اندرزنامه یا اندرزنامه‌هایی از جنگاوران و پهلوانان باقی نمانده و آنچه هست تعداد محدودی اندرز است که در منابع مختلف به‌صورت پراکنده ذکر شده‌اند، بنابراین نمی‌توان به‌طور حتم گفت که آنها نیز در اندرزگویی اهتمام ویژه‌ای داشته‌اند. درباره پیامبران نیز واضح است که در قالب اندرزهایی بخواهند پیروان دین خود را هدایت و رهبری کنند؛ در نتیجه برای اندرزگویی آنان نباید به‌دنبال دلیل خاصی باشیم؛ بنابراین آنچه مشخص است، دو گروه پادشاهان و موبدان در دوره پیش از اسلام به‌طور ویژه و به‌عنوان یک وظیفه و سنت، اندرزگویی را ادامه داده‌اند و تا حدودی نیز گروه وزیران که البته آن هم نه همه یا

بیشترشان، بلکه چند تن محدود که از زمرهٔ نخبگان عصر خویش نیز به شمار می‌رفته‌اند. برای یافتن پاسخ این سوالات باید به کُتب و منابع کهن مراجعه کرد؛ آنجا که در گذشته‌های دور، مردمان این سرزمین را به چند گروه اصلی تقسیم کرده‌اند و افراد جامعه برحسب نژاد و توانایی به چند دستهٔ اصلی طبقه‌بندی شدند. در *اوستا*، کهن‌ترین متن موجود ایرانی، مردمان جامعه اینگونه طبقه‌بندی شده‌اند:

«کدام‌اند [چهار] پیشه؟»

اُتربان، ارتشتار، برزیگر ستور پرور و [دست ورز] سازنده

خویشکاری همه [اینان] در راست‌اندیشی، راست‌گفتاری و راست‌کرداری با آشون

مردِ پیروِ ردِ دین‌پژوه، برابر است:

با کُشِ خویش جهان رابه سوی آشه پیش می‌برند» (*اوستا*، ۱۳۹۲: ۱۷۶). و در جای دیگر آمده است: «هر اندازه این کوه‌ها زمین را فرا گرفته است، به همان اندازه، آفریدگار، اُتربانان، ارتشتاران و برزیگران ستور پرور را از آنها بهره بخشید» (همان: ۴۸۶)؛ همان‌طور که در سخنان بالا از کتاب *اوستا* مشاهده می‌شود، مردمان جامعه در آن زمان به سه گروه اصلی تقسیم شده‌اند و این موضوع، یعنی طبقه‌بندی کردن اجتماع، تا پیش از اسلام به کار گرفته می‌شده است و در طول این زمان بسیار طولانی، تغییرات اندکی نیز در آن اعمال شده است. این طبقه‌بندی را دستگاه حکومتی به‌دقت و با ظرافت پیگیری می‌کرد؛ به‌طوری‌که حتی برای هر طبقه، آتشکده‌ای نیز در نظر گرفته می‌شده است. در *کارنامهٔ اردشیر بابکان* در این باره چنین آمده است: «... چه خورشید و پیل سپید آراسته (نشان) چیرگی و توانایی و پیروزی و آذر‌فرنیخ دین‌دانایی بزرگ‌مردان، و مغ‌مردان، و آذرگشنسب (ویژه) ارتشداران و سپهبدان و آذربرزین مهر (ویژه) دهقانان و برزگران کیهان (است)» (*کارنامهٔ اردشیر بابکان*، ۱۳۸۹: ۱۷۶)؛ در *شاهنامه*، پیشینهٔ طبقه‌بندی کردن مردمان جامعه، به جمشید، پادشاه اساطیری ایران نسبت داده شده است:

ز هر پیشه‌ای انجمن کرد مرد	بدین اندرون پنجهی نیز خُورد
گروهی که آثوربان خوانی‌اش	به رسم پرستندگان دانی‌اش
جدا کردشان از میان گروه	پرستنده را جایگه کرد کوه

صفی برکشیدند و بنشانند
 کجا شیرمردان جنگاورند
 کزیشان بود تخت شاهی پبای
 بسودی سه دیگر گُره را شناس
 بکارند و ورزند و خود بدروند
 ز فرمان تن آزاده و خورده نوش
 همی نام نیساریان خواندند
 فروزنده لشکر و کشورند
 وُزیشان بود نام مردی بجای
 کجا نیست از کس بریشان سپاس
 به گاه خورش سرزنش نشونند
 از آوای پیغاره آسوده گوش
 (فردوسی، ۱۳۸۶، د ۱: ۴۲)

این تقسیم بندی تا زمان ساسانیان پابرجا ماند؛ تا اینکه در این دوره، گروه دیگری نیز به طبقات سه گانه مذکور اضافه شد؛ یعنی گروه دبیران و کارگزاران دولتی و در نتیجه، «طبقات اربعه ذیل پیدا شد:

۱) روحانی (آسرون)، ۲) جنگاوران (ارتیشتاران)، ۳) مستخدمان ادارات (دبیران)، ۴) توده ملت (روستاییان یا واستیوشان) و صنعتگران یا هُو تخشان (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۶۹). این تقسیم بندی با دقت مراعات می شد و رفتن از یک طبقه به طبقه دیگر به سختی امکان پذیر بود و امری محال به نظر می رسید. در این باره، داستان بسیار مشهور خسرو انوشیروان و مرد کفشگر که می خواست در ازای پولی که به حکومت قرض می دهد، پسرش بتواند به تحصیل پردازد، مثال معروفی است از دشواری تغییر طبقه به ویژه در دوره ساسانیان.

در کتاب مینوی خرد، درباره وظایف هر یک از این طبقات چنین آمده است: «مینوی خرد پاسخ داد که وظیفه روحانیان، دین را خوب نگاه داشتن و پرستش و ستایش ایزدان را خوب و با دقت کردن و فتوی و حکم و آیین و رسم را همچنان که از بهدین پاک مزدیسنان آشکار است <درست داشتن> و مردمان را از کار خوب و نیکی آگاهانیدن و راه را به سوی بهشت و بیم و پرهیز از دوزخ نشان دادن است.

وظیفه نظامیان، دشمن زدن و شهر و بوم خویش را ایمن و آسوده داشتن است. وظیفه کشاورزان، کشاورزی و آبادانی کردن و تا حد امکان جهان را راحتی بخشیدن و آبادان داشتن است» (مینوی خرد، ۱۳۹۱: ۴۸-۴۹).

همانطور که در توضیحات فوق از کتاب مینوی خرد مشاهده می شود، تنها گروهی که

به وظیفه‌اندزگویی آنان اشاره شده است، گروه روحانیان است و نه ارتشتاران و کشاورزان و صنعتگران و سایر گروه‌ها؛ این خود مبین این نکته است که از گذشته‌های دور، یکی از وظایف اصلی روحانیان پیش از اسلام، وظیفه موعظه و اندرز مردمان بوده است. پس جای تعجب نیست که قسمت اعظم اندرزهای برجای مانده از این دوران از موبدان و هیربدان است و یا بدان‌ها منتسب است؛ «از آنجا که موبدان زردشتی علاوه بر تمثیت امور مذهبی و قضایی، وظیفه تعلیم و تربیت را بر عهده داشتند و نیز قسمت مهمی از آموزش عالی نیز به دست آنان اجرا می‌شد؛ بنابراین عملاً دستگاه آموزشی زمان جزئی از مذهب بود و روحانیان جز در برخی از زمینه‌های آموزش، بخش اعظم آن، اعم از تعیین مواد برنامه و کار عملی تدریس را شخصاً انجام می‌دادند. به بیان دیگر، گذشته از بسیاری از کوشش‌ها [ی] اجتماعی که روحانیان در آنها دخالت داشتند، آموزش و پرورش مردم نیز از طبقه پایین گرفته تا سلاطین تحت نفوذ و اختیار آنان بود» (رضوی، بی‌تا: ۱۹۵).

اما اینجا این سؤال پیش می‌آید که «اگر وظیفه موعظه و ارشاد مخصوص موبدان یا روحانیان بوده است، پس دلیل اینکه از وزیران و بخصوص شاهان، اندرزها و اندرزنامه‌هایی برجای مانده است، چیست؟».

درباره شاهان باید گفت که آنان از همان آغاز و حتی از دوره‌های پیشاتاریخی، برای خود، در کنار مقام پادشاهی، جایگاه روحانیت نیز قائل می‌شده‌اند؛ برای مثال درباره هوشنگ، پادشاه پیشدادی که اندرزنامه‌ای نیز به وی منتسب است، چنین گفته‌اند: «اول کسی او بود کی میان آدمیان داوری و حکم نهاد و عدل گسترد و انصاف مظلومان از ظالمان ستد و بدین سبب او را پیشداد لقب نهادند و بسیار کس از علماء پارسیان گفته کی هوشنگ و برادرش ویکرت دو پیغمبر بودند کی حق تعالی ایشان را با اهل آن زمانه فرستاده بود» (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۲۷). این موضوع درباره بیشتر پادشاهان اساطیری صدق می‌کند؛ به طوری که کیخسرو کیانی، «هم شاه است و هم پهلوان و اگر جنبه روحانی و دینی شاهان اسطوره‌ای ایران را نیز در نظر بگیریم درحقیقت کیخسرو وحدتی از شاه، موبد، پهلوان است» (مؤذن جامی، ۱۳۸۸: ۴۹)؛ این موضوع درباره پادشاهان تاریخی

دوره پیش از اسلام نیز صدق می‌کند و به‌طور خاص‌تر، در میان فرزندان ساسان دیده می‌شود که پیش از رسیدن به مقام پادشاهی، نسل‌اندرنسل مسئولیت اداره آتشکده ای را نیز برعهده داشتند. «تصویرهایی که در نقش رجب و نقش رستم در پارس و نزدیک آرامگاه‌های شاهنشاهان هخامنشی، پیکر او [اردشیر] را درحالی‌که از جانب هُرمزد (اهوره‌مزدا) به شاهنشاهی منصوب شده است، ارائه می‌کند، اتحاد دین و دولت را در وجود اردشیر بابکان نشان می‌دهد» (زرین کوب، ۱۳۹۴: ۲۲). این سخن درباره عموم پادشاهان پیش از اسلام در ایران صدق می‌کند. «شاهان هخامنشی دراصل، برای خود و اعمال خود تقدسی دینی قائل بودند و در حماسه‌های ایرانی، کیخسرو نمونه و الگوی شاهی به شمار می‌آمد؛ زیرا دارای شخصیتی روحانی بود که سرانجام هم به آسمان به نزد خدایان، صعود کرد؛ بنابراین، عجیب نیست اگر می‌بینیم که شاهان ساسانی از آغاز برای خود شخصیتی روحانی جست‌وجو می‌کنند» (بهار، ۱۳۹۰: ۵۴). از این سخنان می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که شاهان پیش از اسلام، با اتکا به اینکه خود را جانشین اهورامزدا بر روی زمین می‌دانستند و در کنار مقام پادشاهی، برای خود جایگاهی روحانی نیز قائل می‌شدند، بر خود واجب و لازم می‌دیدند که به اندرزگویی و ارشاد همگان، توجه و التفات ویژه‌ای داشته باشند؛ چه «شاهنشاه ایران هنوز به هنگامی که "دین شاهی" - آئین زرتشت - به یگانه دین رسمی کشور بدل نشده بود، موبدان موبد نیز به شمار می‌رفت» (لوکونین، ۱۳۹۳: ۱۱۸). این موضوع، روحانی شمرده‌شدن پادشاهان، ممکن است در اواخر دوره ساسانیان کمرنگ شده باشد؛ ولی به هر حال، آن سنتی که به همراه آن برای شاهان ایران به وجود آمده بود، یعنی اندرزگویی و جز آن، از میان نرفت و پادشاهان این سلسله آن را همانند یک سنت فرهنگی، تا اواخر حکومت ساسانیان ادامه دادند.

از آنچه گفته شد، علت اندرزگویی پیامبران و موبدان و شاهان آشکار شد؛ ولی همچنان علت یا عوامل اندرزگویی وزیران و به ویژه شخص بزرگمهر بختگان مبهم است.^۵ از دو وزیر پیش از تاریخ به‌عنوان اندرزگو یاد شد؛ یعنی اوشنر دانا و جاماسب حکیم؛ اما اندرزگویی این دو، دور از ذهن نیست؛ زیرا در متون تاریخی برای شان مقام موبدی نیز قائل شده‌اند^۶ و از این میان، جاماسب، داماد و جانشین زردشت در دربار

پادشاهی بود و واضح است که روحانیتِ دربار بر عهده وی بوده است. «چون زردشت درگذشت "جاماسب" حکیم جانشین او شد. وی از مردم آذربایجان و نخستین موبد پس از زردشت بود که از سوی گشتاسب شاه به این مقام گمارده شد» (العاکوب، ۱۳۷۴: ۶۷). در شاهنامه و در ابیاتی که در تعریف شهرسپ، وزیر طهمورث، آمده است نیز توصیفاتِ دیده می‌شود که بیانگر مقام روحانیت شهرسپ است؛ آن ابیات چنین است:

مَرُو را یکی پاک دستور بود	که رایش ز کردار بد دور بود
خَنیده به هر جای و شهرسپ نام	نزد جز به نیکی به هر جای گام
همه روز بسته ز خوردن دو لب	به پیش جهاندار بر پای شب
چو جان بر دل هر کسی بود دوست	نماز شب و روزه آیین اوست
سر مایه بود اختر شاه را	در بند بُد جان بدخواه را
همه راه نیکی نُمودی به شاه	همه راستی خواستی پایگاه

(فردوسی، ۱۳۸۶، د ۱: ۳۶)

نکته دیگری که در کنار این فرضیه بررسی پذیر است، اشاره به این نکته است که در آن دوران، تنها از سه گروه پادشاهان، موبدان و وزیران کتیبه‌هایی برجای مانده است؛ یا بهتر است بگوییم تنها اینان می‌توانسته‌اند از خود کتیبه یا کتیبه‌هایی به یادگار بگذارند؛ و اینکه «آیا میان این مجوز برای نگاشتن کتیبه، با پرداختن به اندرزگویی و توجه به جایگاه فرد در جامعه، می‌توان دلایل مشابه و یکسانی یافت؟». درباره این فرضیه و با وجود کمبود منابع کنونی، در حال حاضر نمی‌توان نظری قطعی ارائه داد.

۲-۳ چگونگی اندرزها و کیفیت اندرزگویی

* اندرزهای پیامبران (زردشت) و مدعیان پیامبری (مانی)، بیشتر در راستای گسترش مبانی و ایدئولوژی‌های دین و آیین‌شان و تبلیغ آنها بوده است. از کل اوستای موجود، از نظر اوستاشناسان، تنها قسمت گاهان (گات‌ها، گات‌ها) از آن خود زردشت است و درباره انتساب سایر قسمت‌های اوستا (یسنا، یشت‌ها، ویسپرد، وندیداد و خرده اوستا) به زردشت تردید جدی وجود دارد.^۷ از مطالعه و بررسی اندرزهای زردشت در گات‌ها، چند نکته به ذهن خطور می‌کند: نخست اینکه وی بیشتر اندرزهایش را به قدرت بالاتری

نسبت می دهد؛ یعنی اهورامزدا؛ به نظر می رسد زردشت این کار را به منظور تأثیر و قدرت پذیرش بیشتر مخاطب انجام داده باشد و چه بسا اینها مربوط به زمانی باشد که وی هنوز در میان مردمان و پیروانش به آن درجه از مقبولیت نرسیده باشد که سخنانش را بدون چون و چرا و از روی ایمان قلبی بپذیرند؛ دیگر اینکه بیشتر اندرزهای وی حالت پرسش و پاسخ دارند که این خود حالتی روایی و نمایشنامه ای را به آنها می دهد و سبب درگیر شدن بیشتر مخاطب با اندرزها می شود؛ نکته دیگر اینکه، گاهی زردشت به صورت مستقیم اندرز نمی دهد؛ بلکه اندرزهایش را در لایه های پنهان، میان سؤال و جواب با اهورامزدا بیان می کند و با این کار به طرز استادانه ای، حتی آنها را که از پند و نصیحت گریزان هستند، تحت تأثیر قرار می دهد و روح و ضمیرشان را به گونه ای غیرارادی، مخاطب قرار می دهد؛ زیرا گوینده اندرز، به صورت مستقیم وی را مخاطب و در معرض نصیحت قرار نداده است؛ دیگر اینکه سفارش به اشته و راستی ورزیدن، خمیرمایه بیشتر اندرزهای وی را تشکیل می دهند. کمتر سرودی از گاهان را می توان یافت که در آن به نحوی مخاطب به سوی اشته و راست کرداری فراخوانده نشده باشد؛ به طوری که با خواندن آن و بی توجه به عنوان گاهان، می توان عنوان «سرود اشته» را برای آن برگزید. اهمیت اشته و راستی در ایران باستان و در دین زردشتی به حدی است که هرودوت درباره آن چنین می گوید: «ایرانیان به فرزندان خود از سن ۵ تا ۲۰ سالگی سه چیز یاد می دهند، سواری، تیراندازی، راست گویی» (عقیقی، ۱۳۸۳: ۸۲). در مقابل، مانی مضامین و تصاویر متنوع تری را در اندرزهایش به کار برده است؛ ولی همه آنها نیز تا حدود زیادی بیان کننده نوعی ریاضت خشک و ترک دنیا و لذا ایزد آن است. مانی، این جهان را دنیایی تاریک و پُرگناه می داند و معتقد است در آن باید با کمترین میزان بهره گیری از مادیات، زندگی را سپری کرد تا اینکه لحظه موعود فرارسد و آدمی به آزادی رسد. اندیشه مانی در این باره درست عکس نظر زردشت است؛ چه زردشت مردمان را به کار و کوشش و آبادانی فرامی خواند و حال آنکه مانی حتی از کشاورزی نیز روی گردان است و معتقد است باید با گدایی و درویشی زندگی را گذراند و مؤمن خود به انجام کارهایی مانند کشاورزی نیز مشغول نشود؛ چه سبب بروز گناه و تاریک تر شدن روح آدمی در چنگال تن می شود. از این منظر، اندیشه مانی را می توان نمونه و الگوی گروهی از صوفیان و

درویشان دوره اسلامی دانست؛ چه آنها نیز از جهان و مردمان، روی گردان بودند و زندگی در گوشه‌ای دور از اجتماع در خانقاه و زاویه‌ای کوچک را به زرق و برق زندگی‌های شهری ترجیح می‌دادند. نوع اندیشه و ایدئولوژی که مانی تبلیغ می‌کرد، بیش از هرکس یا گروهی، می‌تواند مقبول پادشاهان و طبقه اشراف باشد؛ زیرا نتیجه تشویق مردم به قناعت (آن هم قناعت به هیچ) آن است که پیروان چنین آیینی به مادیات و امکانات و شرایط رفاهی بهتر، کمترین توجهی نخواهند داشت پس هرآنچه هست، همچنان در اختیار طبقه اشراف و شخص پادشاه قرار می‌گیرد؛ بنابراین خطا نخواهد بود اگر در رسالت مانی تردید شود و یا حداقل بگوییم از طرف اشراف و دست‌کم در برهه‌ای از زمان تحت حمایت قرار می‌گرفته است؛ همانطور که مانی را نیز در ابتدا، شاپور پذیرفت و حتی او را حمایت کرد و مانی نیز کتاب *شاپورگان* خویش را برای وی نوشت.

از موبدان پیش از اسلام نیز اندرزهای بسیاری به یادگار مانده است. علاوه بر اندرزهایی که گویندگان آنها مشخص است، اندرزنامه‌هایی در دست است که گوینده و نویسنده آنها مشخص نیست؛ ولی از نوع اندرزها و مضامینی که در آنها نقل شده است، می‌توان حدس زد که موبد یا موبدانی آنها را نوشته‌اند؛ اندرزنامه‌هایی نظیر چیده اندرز پوریوتکیشان، درباره پیمان کدخدایی، مینوی خرد. از موبدان، هم اندرزنامه‌ها و پندنامه‌هایی مستقل در دست است؛ نظیر اندرزنامه آذرباد مارسپندان؛ نیز در لابه‌لای مطالب مختلف کتاب‌هایی با موضوعات گوناگون، اندرزهایی را به صورت مستقیم یا غیرمستقیم ایراد کرده‌اند؛ نظیر اندرزهای موجود در کتاب *یادگار زیریران*. درباره اندرزهایی که از موبدان بر جای مانده است قدری باید احتیاط کرد؛ زیرا مغ‌هایی که پیش از زردشت می‌زیستند و عقاید خاص خود را داشتند، پس از ظهور زردشت و شکست خوردن از وی، در جامعه همراهان و یاران وی درآمدند و پس از مرگ وی، برخی عقاید و آداب و رسوم خود را از سر گرفتند و چه بسا آنها را در قالب اندرزهایی تا قرون متمادی انتقال دادند؛ از اینجا یک شکاف اصلی میان موبدان اصیل زردشتی و مغ‌های متابع زردشت، البته در ظاهر، به وجود می‌آید و از آنجایی که تنها سند اصیل ما درباره

عقاید و نوع نگاه زردشت، گاهان است و آن نیز مسائل و موضوعات بسیار کمی را در خود جای داده است، تفکیک اندرزهای اصیل موبدان راستین و مغ‌ها از هم سخت و دشوار است؛ بنابراین به‌راحتی نباید درباره آنها نظر داد؛ به‌ویژه درباره مسائل بحث‌برانگیزی همچون خویدوده (ازدواج با محارم) که در برخی از متون زردشتی بدان سفارش شده و نیز قضیه آتش پرستی و اینکه آیا واقعاً به آتش پرستی به‌عنوان یک ایزد به‌جامانده از عقاید مغان، سفارش شده و یا اینکه آتش در جایگاه مظهری از اهورامزدا ستایش می‌شده است. تنوع موضوعات و مضامین گفته‌شده موبدان بیش از گروه‌های دیگر است؛ همچنین از نظر بیان هنری اندرزها، یعنی به کارگیری فنون و شگردهای بلاغی، اندرزهای موبدان جایگاه بهتری نسبت به سایر اندرزگویان پیش از اسلام دارند.

بیشتر اندرزهایی که از زبان پادشاهان بیان شده است، در سه دسته اصلی تقسیم می‌شوند: یا در روز تاجگذاری و خطاب به همگان بیان شده‌اند و یا مربوط به اواخر پادشاهی و خطاب به جانشین و یا جانشینان است و از آن با عنوان «عهد» یاد می‌شود و یا اندرزهایی است که در طول حیات و بنابر مقتضیات حال، خطاب به مخاطبان خاص و یا عام ایراد شده‌اند و از این میان، بسامد ایراد اندرز در روز تاجگذاری در میان پادشاهان ساسانی به‌مراتب بیشتر از دو مورد دیگر است؛ در واقع کمترین پادشاه ساسانی را می‌توان یافت که در روز تاجگذاری به ایراد خطابه اندرزی نپرداخته باشد. این موضوع از زمان پادشاه مؤسس این سلسله، اردشیر بابکان، به یک سنت فرهنگی در میان پادشاهان این سلسله تبدیل می‌شود و دیگر پادشاهان نیز تا انتهای حکومت ایشان این سنت را ادامه دادند؛ بدین معنا که هر فردی که به مقام پادشاهی می‌رسد، در آغاز امر و در همان مراسم تاجگذاری، بزرگان کشور و نیز توده مردم را اندرز می‌دهد و به آنان نوید روزهای خوش را در پادشاهی پیش رو می‌دهد و در کنار آن، انتظارات خویش از آنها را نیز در قالب اندرزهایی بیان می‌کند. «شاید این یک تحلیف و سوگند رسمی (مثل حکومتداران امروز) است که همه پادشاهان قدیم می‌خوردند ولی لزوماً بدان عمل نمی‌کردند» (داوری، ۱۳۹۸: ۲۱)؛ مثال: «در تالار معبد آناهیتا در پارس، شاهنشاه اردشیر اول در روی صفا ای ایستاده و در برابر او مؤبد مؤبدان قرار گرفته است. در اطراف او، در طرفین تالار فرمانروایان، بزرگان و نمایندگان طبقات مختلف مردم، حضور دارند. در این مجلس

باشکوه آتش مقدس از آتشدان‌هایی که در وسط مجلس گذاشته‌اند، شعله می‌کشد و عطر دانه‌های مقدس از بخوردان‌ها متصاعد است. شاهنشاه پس از نیایش مخصوص جشن که به وسیله حاضران به زبان می‌آید، به عنوان خطابه، پس از حمد و ستایش یزدان پاک، نخست به اقدامات اصلاحی خود اشاره می‌کند و سپس برای توفیق در خدمت به کشور و ملت برای طرد دشمنان، آبادکردن شهرها، مبارزه با فساد و اصلاح امور از خداوند بزرگ مدد می‌طلبد» (تاج‌گذاری شاهنشاهان ایران، ۱۳۴۶: ۸).

فردوسی در *شاهنامه*، تعداد زیادی از اینگونه اندرزها را در ابیات آغازین پادشاهی هریک از آنها نقل کرده است و آنگونه که از قراین پیداست، منبع و مأخذ نخستین وی در نقل آنها، کتاب *حد/ینامه* ساسانی بوده است. «کتاب *حد/ینامگ* احتمالاً حاوی یک گزارش نسبتاً کوتاه و خشک از هر پادشاه بوده است، از جمله ذکر سال‌های سلطنت او، برخی از خطبه‌های روز تاجگذاری، ذکر بنیاد شهرها و آتشکده‌ها، وقایع اصلی (وقایع مثبت) در زمان سلطنت وی، مانند پیروزی‌های درخشان» (هامین آنتیلا، ۱۳۹۹: ۲۶۷).

علاوه بر این، پادشاهان وقتی به روزهای آخر پادشاهی خویش می‌رسند، برای ولیعهد خود، عهدی از خود به یادگار می‌گذارند که سرشار از پند و اندرز در امور مختلف است تا چراغ فرا راه وی در مسیر پر فراز و نشیب فرمانروایی باشد؛ البته این موضوع، یعنی به‌جانهادن عهد برای جانشین، بیشتر درباره پادشاهانی صدق می‌کند که در دوره‌ای تقریباً باثبات، پادشاهی خود را به سر می‌برند و بالطبع آنهایی که در دوره‌ای پُر از نزاع و کشمکش به سر می‌برند و چه‌بسا به‌ناگاه کشته یا از میان برداشته می‌شوند، نمی‌توانند یا نمی‌توانسته‌اند برای ولیعهد خود دستورالعملی به یادگار بگذارند. برای گروه نخست که عهدی به یادگار نهاده‌اند، می‌توان از پادشاهان مقتدری همچون اردشیر بابکان، شاپور و خسرو انوشیروان نام برد که هم اندرزهای آغاز پادشاهی و در روز تاجگذاری از آنان بر جای مانده است و هم به نوشتن عهد برای جانشین خویش مبادرت جسته‌اند؛ برای گروه دوم هم می‌توان از شاهانی نام برد که مدت کوتاهی بر رأس امور کشور تکیه زده‌اند که آن هم بیشتر در نزاع و نابسامانی سپری شده است و درنهایت اعیان و اشراف آنان را برکنار زده‌اند و یا از میان رفته‌اند؛ پادشاهانی همچون بلاش و آذرمیدخت.

گروه دیگر اندرزگویان پیش از اسلام، وزیران هستند که در آن دوران با عنوان «وژرگ فرمدار» نامیده می شدند. از وزیران تاریخی در دوره پیش از اسلام جز یک مورد، یعنی بزرگمهر بختگان، اثری در میان اندرزگویان نیست؛ البته پیرامون وی را هم آنچنان افسانه و داستان فراگرفته است که بازشناسی سره از ناسره را با دشواری همراه کرده است؛ نکته‌ای که در اینجا جالب به نظر می‌رسد، این است که از دو وزیر پیشاتاریخی نیز اندرزهایی بر جای مانده است؛ اوشنر دانا و جاماسب حکیم؛ اما از وزیران دوره ساسانی و وزیران احتمالی دوره اشکانی و هخامنشی چیزی برجای نمانده است. از وجود منصب وزیر در دوره های اشکانی و هخامنشی اطلاعی در دست نیست و حتی شاید در آن دوران، منصبی که اکنون با عنوان وزارت شناخته می‌شود وجود خارجی، با این شرایط و خصوصیات، نداشته است؛ در دوره ساسانی نیز با وجود منابع و اطلاعات بیشتر، به جز بزرگمهر، از چند وزیر دیگر هم نام برده شده است؛ ولی از آنها جز نام و نشانی، نظیر مهرنسه، اطلاعات دیگری برجای نیست؛ چه رسد به آنکه اندرزنامه‌ای و پندی برجای مانده باشد و این خود این فرضیه را به ذهن متبادر می‌کند که در دوره ساسانی و دوره‌های قبل از آن، وزیر مانند دوره اسلامی، چنان مقام و مرتبه‌ای نداشته است و نهایتاً مانند سایر مقام‌های دیوانی کشور دارای جایگاهی بوده است؛ در این حوزه، باید بزرگمهر را استثنا به شمار آورد؛ چه به دلیل خردمندی و هوش و ذکاوت ذاتی اش و چه به دلیل نگاه ویژه خسرو انوشیروان و دادن آزادی عمل به وی، بدین جایگاه رفیع رسیده باشد. اندرزهای جاماسب حکیم به دلیل وجهه روحانی شخصیت وی بیشتر در حوزه اندرزهای دینی و ایدئولوژیکی قرار می‌گیرد و کمتر به مسائل دیگر، نظیر موضوعات اجتماعی پرداخته شده است؛ اما اندرزنامه اوشنر از این لحاظ، قدری متفاوت است و در آن مانند اندرزنامه‌های موبدان، پندهای مرتبط با اخلاق فردی نیز چشمگیر است. هنگام خواندن اندرزهای این دو، به وضوح رنگ و بوی دیرینگی و کهن‌بنیادی مشهود است.

گروه دیگری از دوره پیش از اسلام که از آنها اندرزهایی برجای مانده است، جنگاوران و پهلوانان هستند. از این گروه اخیر، به نسبت سایر اندرزگویان، اندرزهای به مراتب کمتری به دست ما رسیده است و آن هم به صورت پراکنده و در لابه لای کتاب‌ها و نوشته‌های مختلف و نه به صورت اندرزنامه‌ای مستقل. نظیر اندرزهایی که در

شاهنامه و از زبان شخصیت های پهلوانی و لشکری بیان شده است؛ این بدان معناست که اندرزگویی این افراد همانند یک سنت مهم پیروی نمی شده است. البته در میان مطالب متون تاریخی از کتاب‌هایی نظیر آیین‌نامهک نام برده شده که در آنها مسائلی همچون فنون نظامی، لشکرکشی و موضوعات دیگری از این دست نیز بیان می شده است؛ ولی از آنجاکه هیچ مطلبی از آنها در دسترس نیست، نمی توان درباره آنها به قطع یقین سخنی گفت. نکته دیگر اینکه، اندرزهایی که از ایشان نقل شده، عموماً درباره موضوعات مختلف نظامی، چگونگی لشکرکشی و سپاهی گری بیان شده است و کمتر می توان در میان آنها موضوعات دیگری را یافت و به زبان امروزی، در میان اندرزهایشان، اصل تخصص گرایی و مهارت را به درستی رعایت کرده اند؛ بدین معنا که بیشتر درباره آن چیزی اندرز داده اند که مرتبط بدیشان و مقام و منصبشان بوده است.

* بزرگ‌ترین مزیت و نقطه عطف محدودبودن دایره اندرزگویان در میان طیف‌های خاصی از بزرگان کشور در پیش از اسلام در این است که شخص اندرزگو از هر نظر اهلیت پرداختن به اندرز را داراست؛ چه شخص شاه باشد، چه موبد و چه وزیر؛ هرکدام از کودکی تا بزرگسالی تحت آموزش و تعلیم قرار داشته اند؛ بنابراین از سواد و اطلاعات کافی در این زمینه برخوردار بوده اند و از قراین موجود، مشخص است که «از سطح بالایی از فرهنگ و تمدن برخوردار بودند؛ زیرا رسیدن به این قبیل مفاهیم برتر اخلاقی، آن هم توسط پادشاهان که با این عوالم کمتر آشنایی دارند، جز با تصور فرهنگ اخلاقی ریشه دار ملت ایران میسر نیست و اداره سرزمین پهناوری چون ایران عهد هخامنشی و ساسانی جز با تمدن پیشرفته امکان نداشته. با زور و استبداد و نیروی نظامی می توان کشوری را تسخیر کرد، ولی اداره کردن آن در طول قرن‌ها، آن هم بر بنای دادگری، جز با فرهنگ و تمدنی لایق میسر نیست» (بهرامی احمدی، ۱۳۹۵: ۱۲۸)؛ شاید بتوان یک دلیل عمده بی‌ثباتی حکومت‌های دوره اسلامی در ایران را بی‌توجهی به سواد علمی و نظامی و به ویژه کم‌رنگ شدن سنت‌هایی نظیر اندرزگویی و شنیدن اندرز در میان بزرگان سطح بالای جامعه دانست؛ آنچنان که حتی پادشاه بزرگی چون سنجر سلجوقی از سواد خواندن و نوشتن بی بهره بوده است و خود نیز بدان اقرار کرده است.^۸ به هر روی، اینکه

در دوره پیش از اسلام کسانی به اندرزگویی می‌پردازند که از صلاحیت کافی در این موضوع برخوردارند، خود از جمله نکات مثبت این قضیه به شمار می‌رود. البته واضح است که در هر موضوعی، می‌توان استثناء یا استثنائاتی را قائل شد و در نتیجه با غور و تعمق در این باره نیز بتوان شواهدی را پیدا کرد که نمونه نقض آن چیزی باشد که در اینجا گفته شد؛ اما انگشت‌شمار خواهد بود. دیگر اینکه در دوره پیش از اسلام، هر فردی که اندرز می‌دهد، در حوزه‌ای اندرز می‌دهد که دانش آن را دارد؛ یعنی همان چیزی که ما اکنون به آن «تخصص‌گرایی» می‌گوییم، در بیش از هزار سال پیش، اندرزگویان آن دوران رعایت می‌کرده‌اند. پادشاهان بیشتر در حوزه سیاست و اجتماع اندرز می‌دهند و موبدان نیز بیشتر درباره مسائل دینی و اخلاق فردی و خانوادگی؛ و با تعمق در آنها کمتر موردی را می‌توان یافت که خارج از چارچوب مشخص حوزه فعالیت شخص اندرزگر باشد؛ برای مثال، عهد اردشیر بابکان که برای جانشین و جانشینانش نوشته شده است، از سی و شش اندرز تقریباً مفصل تشکیل شده است که تمامی آن در موضوعات مختلف مرتبط با کشوداری و اداره مملکت نوشته شده است؛ نظیر «بدانید هرکسی از شما بخواهد رفتاری دارا شود که مردم او را بستانند، تواند. چنین کسی باید بر خویشان جاسوسانی گمارد تا بتواند منش خود را پاکیزه کند. چنین کسی بر زشتی‌های خویش پیش‌تر از مردم آگاه خواهد شد» (عهد اردشیر، ۱۳۴۸: ۸۲)؛ و اندرزی خارج از این موضوعات در این اندرزنامه دیده نمی‌شود؛ یا *اندرزنامه آذرباد مارتسپندان* که برای فرزندش به نگارش درآمده، از صد و پنجاه و چهار اندرز عموماً کوتاه تشکیل شده است که به‌تمامی در موضوعات مختلف مرتبط با اخلاق فردی، تدبیر منزل و دیگر موضوعات دینی است و جز چند اندرز معدود - نظیر «مرد بی‌رحم متولی زندان مکن! مردم بزرگ و گزیده و مرد هشیار ابر بند زندانبان مکن» (آذرباد مهرسپندان، ۱۳۷۹: ۷۹) - مواردی خارج از موضوعات یادشده در آن دیده نمی‌شود. گاهان زردشت نیز از پنج سرود و دویست و سی و هشت گفتار تشکیل شده است که همه آن یا در نیایش و گفت‌وگوی زردشت با اهورامزداست یا شامل اندرزهایی است که به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم بیان شده‌اند و به‌تمامی در موضوعات مختلف دینی نظیر سفارش به راستی و راست‌کرداری است؛ نظیر این اندرز: «آن کسی که نیک اندیشد یا بد، بی‌گمان "دین" و گفتار و کردار خود را نیز

[چنان خواهد کرد] و خواهش او پیرو گزینش آزادانه وی خواهد بود» (اوستا، ۱۳۹۲، ج ۱: ۶۶) و بسیاری نمونه‌های دیگر. اندرزنامه بزرگمهر و تا حدودی اوشنر دانا از این منظر، قدری متفاوت است. در اندرزنامه اوشنر دانا، در کنار مضامین دینی، شمار برخی مضامین اخلاق فردی نیز چشمگیر است و از آنجایی که وی موبد - وزیر بوده است، این موضوع، توجیه‌پذیر است. در پندنامه بزرگمهر بختگان تقریباً همه موضوعات اصلی اندرزها دیده می‌شود. از مضامین مرتبط با اخلاق فردی گرفته، تا تدبیر منزل و سیاست مڈن و مسائل مذهبی که به دلیل جامعیت شخصیت بزرگمهر در علم و دانش‌های گوناگون، چندان دور از انتظار نیست. اندرزهایی نظیر:

- اخلاق فردی: «دوست که بیش؟

آنکه فروتن تر و بردبارتر و چرب‌آوازتر [شیرین‌گفتار]» (بزرگمهر بختگان، ۱۳۵۰:

۱۴)؛

- تدبیر منزل: «که بشمار [آزارنده] تر؟

شوی سهمگین [ترسناک] تر بدرفتار و فرزند رنج‌آورتر بداخلاق» (همان: ۱۲)؛

- مذهبی: «کدام بی‌گناه‌تر؟

آنکه به داد یزدان راست‌تر ایستد و از دادن دیوان بیشتر پرهیزد» (همان: ۳)؛

- سیاسی: «چه بیم‌گین‌تر؟

آزار پادشاهان نابخشایشگر (ناآمرزیدار]» (همان: ۱۷).

اما همین محدودبودن دایره اندرزگویان در دوره پیش از اسلام، یک نقطه ضعف یا کاستی هم دارد و آن، به کارنگرفتن تمام ظرفیت‌ها در این زمینه است؛ یعنی استفاده نکردن از استعداد و توانایی دبیران و خنیاگران^۹ در حوزه ادبیات اندرزی؛ البته در حوزه تخصص‌شان؛ «نکته مهم درباره شأن دبیران در ایران باستان آن است که دبیران در طبقات چهارگانه مردم، پس از موبدان و سپاهیان قرار داشتند و بزرگترین دبیران، مقامی مشابه صاحب‌دیوان رسائل داشت و او را دبیران مهشت (رئیس دبیران) می‌خواندند و همپایه وزیران بود» (رستگار فسائی، ۱۳۹۷: ۲۳۰) و چه بسا حتی دبیری می‌توانست به مقام وزارت نیز برسد؛ دبیران، از میان طبقه اشراف برگزیده می‌شدند که مردمی درس‌خوانده

و باسواد بودند و باید دارای اطلاعات و معلومات کافی در زمینه‌های مختلف می‌بوند تا بدین کار گمارده می‌شدند؛ ولی با همه این اوصاف، از ظرفیت این گروه زبده و کارآمد در امر اندرزگویی در دوره پیش از اسلام استفاده نشده است و یا آنقدر محدود بوده است که در گذر ایام به باد فراموشی سپرده شده‌اند و چیزی از آن برجای نمانده است. در دوره پیش از اسلام، شعر و شاعری به معنای مصطلح کنونی رایج نبوده است و تنها از گروه‌هایی به نام خنیاگران و رامشگران نام برده می‌شود که شعرهایی عموماً تغزلی و داستانی را به همراه آلات موسیقی اجرا می‌کرده‌اند؛ چه در دربار و به‌عنوان عضوی از جامعه درباری و چه به‌عنوان خنیاگران و گوسان‌های دوره‌گرد؛ و اینان نقش مهمی را در انتقال شفاهی این موضوعات برعهده داشتند؛ ولی آنگونه که از قراین برمی‌آید، این گروه به ادبیات اندرزی توجه خاصی نداشتند و درعوض، «شعر غیرپندآمیز توسط خنیاگر به وجود آمد که نقش اساسی در جامعه ساسانی بازی می‌کرد: "سرگرم‌کننده پادشاه و عموم... در کنار آرامگاه (سوگواری) و در سور و ضیافت به معرض نمایش درمی‌آید". ستایشگر و مداح. لغزخوان. نقال داستان، موسیقی‌دان؛ ثبت‌کننده اقدامات بزرگ گذشته و مفسران ایام زمانه خویش» (گرشوئچ، بویس، ۱۳۷۷: ۱۰۹). محققان معتقدند که سابقه حضور خنیاگران به دوران پارت‌ها برمی‌گردد؛ و «پدیدآمدن آوازخوانان یا خنیاگران درباری و به‌اصطلاح گوسان‌ها در دوران پارت‌ها نمایانگر اجرای مراسم داستان‌گویی و قرائت آثار ادبی و شعرخوانی در دربار سلطنتی و احتمالاً در دربارهای شاهان محلی است» (بروسیوس، ۱۳۹۶: ۱۴۴)؛ به هر روی، از قراین کمی که درباره این گروه اخیر برجای مانده، نشانه‌های توجه خاصی به موضوعات تعلیمی و اندرزی در میان ایشان دیده نمی‌شود. برای نمونه، چند بیت از زبان باربد، خنیاگر معروف دربار خسرو پرویز، برای آشنایی با حال و هوای اشعار این گروه نقل می‌شود:

نکیسا چون زد این افسانه بر چنگ	ستای باربد برداشت آهنگ
عراقی وار بانگ از چرخ بگذاشت	به آهنگ عراق این بانگ برداشت
نسیم دوست می‌یابد دماغم	خیال گنج می‌بیند چراغم
کدامین آب خوش دارد چنین جوی؟	کدامین باد را باشد چنین بوی؟
مگر وقت شدن طاوس خورشید	پرافشان کرد بر گلزار جمشید؟...

(نظامی، ۱۳۸۹: ۲۶۰)

با این حال، حتی در اینگونه ادبیات نیز مفاهیم اندرزی، البته در سطح محدود و به مقتضای حال، دیده می‌شود و در همین مثنوی خسرو و شیرین نظامی و از زبان همین خنیاگران نیز ممکن است بنابه اقتضای شرایط، اندرزی و پندی نیز بیان شده باشد. از جمله در این سخنان نکیسا،^{۱۰} که به درخواست شیرین و برای تأثیرگذاری بر خسرو بیان می‌شوند و البته رنگ و بوی تغزلی نیز دارند:

نکیسا بر طریقی کان صنم خواست	فروگفت این غزل در پرده‌ راست
مخسب ای دیده‌ دولت زمانی	مگر کز خوشدلی یابی نشانی...
به عیاری برآر، ای دوست، دستی	برافگن لشکر غم را شکستی
جگر در تاب و دل در موج خون است	گر آری رحمتی، وقتش کنون است

(همان: ۲۶۰)

واردنشدن دبیران و خنیاگران پیش از اسلام به حوزه‌اندرزگویی سبب شده است تا اندرزهای این دوران به نسبت اندرزهای دوره اسلامی و به‌ویژه اندرزهای شاعران و نویسندگان، ساده‌تر بیان شوند و کارکرد و میزان صور بلاغی در آنها کمتر باشد؛ برای مثال، آذرباد مارسپندان، روحانی معروف دوره ساسانی، در اندرزنامه‌اش پسرش را اینگونه خطاب کرده است: «هرچه برایت نیک نیست، به دیگر کس نیز مکن» (آذربادِ مهرسپندان، ۱۳۷۹: ۷۷)؛ مضمون این اندرز به مرور زمان و به واسطه، به دوره سعدی در قرن هفتم هجری رسیده است و وی در بوستان، همین اندرز را به این شیوه ادا کرده است:

مگوی آنچه طاقت نداری شنود که جو کشته گندم نخواهی درود

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۵۴)

آیا می‌توان میان این دو اندرز از منظر زیبایی‌شناسی تفاوتی قائل نشد؟ و اینکه سعدی چگونه اندرزی ساده و بی‌آلایش از دوره پیش از اسلام را اینچنین زینت ادبی پوشانده است! و یا این اندرز از بهزاد فرخ فیروز، روحانی دوره ساسانی: «خرد داشتار پناه جان [است] خرد بوختار (نجات دهنده) فریادرس تن [است]» (بهزاد فرخ فیروز، ۱۳۴۶: ۳۷)؛

که در شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی با لطافت و ظرافت هنری، اینگونه بیان شده است:

خرد چشم جان است چون بنگری که بی چشم شادان جهان نسپری
 نخست آفرینش خرد را شناس نگهبان جانست و آن سه پاس
 سه پاس تو چشمست و گوش و زبان کزین سه بود نیک و بد بی گمان
 (فردوسی، ۱۳۸۶، د ۱: ۵)

البته نمونه‌های بسیار دیگری که مجال ذکرشان نیست و ما در اینجا و بر شیوه اشاره، تنها به دو شاهد از آن همه اشاره کردیم.

۴- نتیجه‌گیری

زمانی که به بررسی و کندوکاو درباره جامعه اندرزگویان ایرانی می‌پردازیم، خواهیم دید که در هر دوره افراد و گروه‌های خاصی، بیشترین توجه را بدین مقوله ادبی - فرهنگی داشته‌اند. در دوره پیش از اسلام، پنج گروه به اندرزگویی پرداخته و در این زمینه، میراث ارزشمندی را از خویش به یادگار نهاده‌اند؛ پیامبران و مدعیان پیامبری؛ پادشاهان؛ موبدان؛ وزیران و در آخر نیز جنگاوران و فرماندهان لشکریان.

اینجا یک سؤال پیش می‌آید و آن اینکه در این دوران، چرا فقط این افراد به اندرزگویی پرداخته و آثاری از ایشان برجای مانده است و برای مثال چرا از اشراف فتودال و مردمان عادی و به ویژه دبیران و خنیاگران، اندرزی در دست نیست. پاسخ این پرسش را می‌توان در یکی از شرایط و ویژگی‌های اجتماعی سرزمین ایران در آن دوران، بررسی کرد؛ یعنی در طبقه بندی مردم جامعه به چند گروه که سابقه اجرای آن حتی به دوران پیش از تاریخ و به شاهان پیشدادی می‌رسد. براساس موضوع طبقه بندی جامعه به چند دسته، مردم ایران گاهی در سه دسته و بعدها به چهار گروه عمده تقسیم شده‌اند که شرایط سختی بر رعایت آن نیز حکم فرما بوده است. از متون تاریخی در این زمینه می‌توان پی برد که در این دوران، وظیفه موعظه و ارشاد علاوه بر پیامبران که موجودیت و فلسفه وجودی آنان با اندرز و انذار قرین بوده است، بر عهده موبدان و روحانیان زردشتی بوده است و یکی از مهم‌ترین وظایف این گروه، تربیت و مشاوره شاهزادگان و

شاهان بوده است. ناگفته نماند که دستگاه تحصیل و آموزش عمومی نیز در اختیار ایشان بوده است. در علل و عوامل اینکه دیگر مقامات ایرانی نظیر شاه و وزیر چرا به اندرزگویی پرداخته اند نیز باید گفت پادشاهان ایرانی در پیش از اسلام، در کنار مقام رهبری سیاسی، برای خود مقام روحانیت نیز قائل بوده اند و خود را فرستاده‌هایی از جانب اهورامزدا ببه شمار می‌آوردند؛ بنابراین بدیهی است که مانند فرستاده‌ای خدایی و دارای مقام روحانیت، خود را در جایگاهی ببینند که مانند زردشت پیامبر و یا دیگر موبدان، به اندرز مردمان سرزمینش و به ویژه جانشینانش پردازند. از سه وزیر پیش از اسلام، اندرزهایی برجای مانده است؛ یعنی از جاماسب حکیم، اوشنر دانا و درنهایت بزرگمهر بختگان. علت اندرزگویی دو فرد نخست قدری واضح و منطقی تر است؛ زیرا در کتاب‌های تاریخی و دینی، برای این دو، علاوه بر مقام وزارت، مقام روحانیت نیز قائل شده‌اند؛ برای مثال جاماسب حکیم، که داماد زردشت و جانشین وی در دربار نیز محسوب می‌شده است، درحقیقت به‌عنوان وزیر - موبد شناخته می‌شود. این قضیه درباره اوشنر نیز صدق می‌کند.

اندرزهایی پراکنده از گروه دیگری به نام جنگاوران و پهلوانان در دوره پیش از اسلام نیز برجای مانده است که به‌نسبت سایر گروه‌ها، بسیار اندک است و تقریباً تمامی آنها نیز در راستای مسائل و موضوعات سپاهی‌گری است و بالطبع هیچ‌کس نمی‌تواند مانند فرماندهان لشکر و جنگاوران، اطلاعات مناسب کسب‌شده طی سالیان و در میانه جنگ‌های مختلف را در قالب اندرزهایی به یادگار بگذارد؛ بنابراین و برطبق همین قضیه، می‌توان اندرزگویی‌های این گروه اخیر را نیز توجیه کرد.

این محدودبودن دایره اندرزگویان در دوره پیش از اسلام، داری نکات مثبت و منفی است: این موضوع، سبب شده است تا افرادی که به اندرزگویی پرداخته‌اند، هم اهلیت و شایستگی لازم را برای انجام این کار داشته باشند و هم اینکه تا حدود زیادی، تخصص‌گرایی و پرداختن به مسائل مرتبط با شخصیت و وجهه ایشان رعایت شود. عیب آن نیز در این است که در آن دوران از ظرفیت و توانایی دبیران و خنیاگران در امر اندرزگویی استفاده نشده و یا آن‌قدر اندک بوده که به مرور زمان از میان رفته است.

پی‌نوشت

۱. برای آگاهی بیشتر درباره‌ی مقام اندرزبد، رک. عفیفی، ۱۳۸۳: ۳۵۲؛ ویسهوفر، ۱۳۹۶: ۲۳۳؛ شُمن، ۱۳۸۵: ۶۲.
۲. از آنجایی که از مزدک (مدعی پیامبری) نوشته‌ای و در نتیجه اندرزی به طور مستقیم به دست ما نرسیده است، در اینجا از ذکر وی پرهیز شد.
۳. برای آشنایی با وظایف مختلف موبدان در دوره‌ی پیش از اسلام، رک. کریستن سن، ۱۳۸۴: ۸۵-۸۳؛ کریستن سن، ۱۳۸۷ الف: ۶۵؛ دریایی، ۱۳۹۲: ۸۰؛ شاکد، ۱۳۹۷: ۱۱۰؛ کولسنیکف، ۱۳۹۸: ۸۱-۸۰.
۴. در این باره رک. بیگزاده، ۱۳۹۷: ۳۶-۳۷.
۵. در این باره همچنین رک. درّی، ۱۳۹۰: ۵۵.
۶. در این باره بنگرید به: اوستا، ۱۳۹۲، ج ۱: ۷۱؛ گزیده‌های زادسپرم، ۱۳۶۶: ۳۶؛ کریستن سن، ۱۳۸۷ ب: ۱۱۴.
۷. در این باره رک. زرشناس، ۱۳۹۰: ۲۳-۲۵.
۸. همچنان که او خود گفته است: «اگر بگویند مثال‌ها به تویع ما یافته‌اند معلوم است که ما خواندن و نوشتن ندانیم» (اقبال، ۱۳۹۵: ۳۱۶).
۹. خنیاگران، «هم بلبلان رنج روزگاران بودند و هم در شادمانی و شادکامی و پیروزی‌های مردمان، با بهره‌ای که در پردازش داستان‌ها به شعر داشتند، روایات زمانه را برای مردم سرودند و بدین گونه بهر بزرگی از ادبیات غنایی و حماسی جهان را به سینه تاریخ سپردند» (فرزین، ۱۳۸۵: ۱۲۹).
۱۰. البته نمی‌توان این سخنان و اندرزها را به‌طور حتمی از نکیسا دانست؛ زیرا به‌درستی نمی‌توان نظر داد که آیا این سخنان خود نظامی است که از زبان نکیسا می‌گوید و یا برپایه‌ی روایتی و حقیقتی است و نظامی، تنها راوی آن است.

منابع

۱. اوستا (۱۳۹۲)، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، تهران: مروارید.
۲. آذرباد مهرسپندان (۱۳۷۹)، اندرزهای آذرباد مهرسپندان، گردآوری و ترجمه رهام اشه و شهین سراج، تهران: فروهر.
۳. آسانا، جاماسب (۱۳۹۱)، متن‌های پهلوی، ترجمه سعید عریان، تهران: علمی.
۴. ابن بلخی (۱۳۸۵)، فارسنامه، تصحیح و تحشیه گای لیترانجرینولد آلن نیکلسون، تهران: اساطیر.
۵. ابن عبد ربه، شهاب الدین احمد (۱۹۹۹)، العقد الفريد، بيروت: دار و المكتبة الهلال للطباعة و النشر.
۶. ابن قتیبه، ابی محمد عبدالله (بی تا)، عیون الاخبار، بيروت: دارالکتب العلمیه.
۷. ابن مسکویه، احمد بن محمد (۲۵۳۵)، جاویدان خرد، ترجمه تقی الدین محمد شوشتری، به اهتمام منصور ثروتیان، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل شعبه تهران.
۸. ابن مقفع، عبدالله (۱۳۷۵)، ادب الكبير و ادب الصغير، ترجمه محمد وحید گلبایگانی، تهران: نشر بلخ.
۹. ابن منقذ، اسامه (۱۳۵۴)، لباب الآداب، تحقیق احمد محمد شاکر، قاهره: مکتبه لويس سرکيس.
۱۰. ارداویرافنامه (۱۳۹۹)، متن پهلوی، حرف نویسی، ترجمه متن پهلوی، واژه‌نامه از فیلیپ ژینیو، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، تهران: انجمن ایرانشناسی فرانسه در ایرانمیین.
۱۱. اسماعیل پور مطلق، ابوالقاسم (۱۳۹۸)، اسطوره آفرینش در کیش مانی، تهران: چشمه.
۱۲. اصلانی، نسیرین (۱۳۹۸)، اندرزنامه نویسی در ایران باستان، با مقدمه زهره زرشناس، تهران: اندیشه احسان.

۱۳. الطرطوشی، محمد بن الولید (۱۹۹۰)، *سراج الملوک*، تحقیق جعفر البیاتی، ریاض: الریس للکتب و النشر.
۱۴. العاکوب، عیسی (۱۳۷۴)، *تأثیر پند پارسی بر ادب عربی* (پژوهشی در ادبیات تطبیقی)، ترجمه عبدالله شریفی خجسته، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۵. اقبال، عباس (۱۳۹۵)، *وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی از تاریخ تشکیل این سلسله تا مرگ سلطان سنجر*، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران: دانشگاه تهران.
۱۶. اوشنر دانا (۱۳۷۳)، *اندرز اوشنر دانا*، ترجمه ابراهیم میرزای ناظر، تهران: هیرمند.
۱۷. بروسیوس، ماریا (۱۳۹۶)، *ایرانیان باستان*، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: نشر ثالث.
۱۸. بزرگمهر بختگان (۱۳۵۰)، *اندرزنامه بزرگمهر بختگان*، ترجمه فارسی و آوانویسی لاتین و سنجش آن با شاهنامه از یحیی ماهیار نوایی، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
۱۹. بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۹۹)، *تاریخ بلعمی* (تکمله و ترجمه تاریخ طبری)، تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: زوار.
۲۰. بهار، مهرداد (۱۳۹۰)، *ادیان آسیایی*، تهران: چشمه.
۲۱. بهار، مهرداد (۱۳۹۵)، *از اسطوره تا تاریخ*، تهران: چشمه.
۲۲. بهرامی احمدی، حمید (۱۳۹۵)، *تاریخ حقوق: حقوق ایران باستان از عهد ماد تا پایان عهد ساسانی*، تهران: دانشگاه امام صادق.
۲۳. بهزاد فرخ فیروز (۱۳۴۶)، «اندرز بهزاد فرخ فیروز»، ترجمه فرهاد آبادانی، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، سال نوزدهم، شماره ۸۱، ۳۶-۴۲.
۲۴. بیغمی، محمد (۱۳۹۷)، *حماسه بهمن شاه نامه*، تصحیح و تحقیق میلاد جعفرپورحسین اسماعیلی، تهران: علمی فرهنگی.

۲۵. بیگ‌زاده، صفر (۱۳۹۸)، تاریخ حقوق ایران (مادها و هخامنشیان)، تهران: سمت.
۲۶. تاجگذاری شاهنشاهان ایران (۱۳۴۶)، شیراز: شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران.
۲۷. تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم (۱۳۷۳)، ترجمه نه‌ایه‌الارب فی اخبار الفرس و العرب، تصحیح رضا انزابی نژاد یحیی کلانتری، مشهد: دانشگاه فردوسی.
۲۸. تحفه‌الملوک (۱۳۱۷)، به اهتمام کتابخانه تهران، بی‌نا.
۲۹. تنسر (۱۳۵۴)، نامه تنسر به گشنسب (پیشگفتار تاریخی، زندگینامه تنسر و تاریخ‌گذاری نامه او، متن، یادداشت‌ها، واژه‌نامه) از شهرام جلیلیان، اهواز: دانشگاه شهید چمران.
۳۰. ثعالبی، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (۱۳۶۸)، تاریخ ثعالبی، پاره نخست ایران باستان، همراه با ترجمه مقدمه زتنبرگ و دیباچه مجتبی مینوی، تهران: نقره.
۳۱. جلال اردستانی، محمد بن محمود (۱۳۸۷)، تویعات کسری انوشیروان (دستورنامه کسروی)، ترجمه حاج حسین نخجوانی، تهران: شفیعی.
۳۲. حسینی قزوینی، شرف‌الدین فضل‌الله (۱۳۸۳)، المعجم فی آثار ملوک العجم، به‌کوشش احمد فتوحی نسب، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۳۳. حمزه اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۴۶)، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الأنبياء)، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۳۴. خردنامه (۱۳۷۲)، به‌کوشش منصور ثروت، تهران: امیرکبیر.
۳۵. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۱۳۷۲)، مآثرالملوک، به‌ضمیمه خاتمه خلاصه‌الاخبار و قانون همایونی، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: رسا.
۳۶. داوری، پریسا (۱۳۹۸)، «پیوند داد و شاهی در شاهنامه و چالش‌های آن»،

- پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال یازدهم، شماره ۴۲، ۶۶-۲۷.
۳۷. درّی، زهرا (۱۳۹۰)، *بزرگمهر حکیم از ورای ادب و تاریخ*، تهران: زوآر.
۳۸. دریایی، تورج (۱۳۹۲)، *امپراطوری ساسانی*، ترجمه خشایار بهاری، تهران: فرزاد روز.
۳۹. دینوری، احمد بن داود (۱۳۹۵)، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
۴۰. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد (۱۳۷۱)، *محاضرات الادباء و محاورات الشعراء*، ترجمه و تألیف محمد صالح بن محمد باقر قزوینی، به اهتمام احمد مجاهد، تهران: سروش.
۴۱. رستگار فسایی، منصور (۱۳۹۷)، *انواع نثر فارسی*، تهران: سمت.
۴۲. رضوی، مسعود (بی تا)، *تربیت ایرانیان در شاهنشاهی دوران پیش از اسلام*، تهران: مدرسه عالی پارس.
۴۳. زبور مانوی (۱۳۷۵)، ترجمه سی، آر، سی، آلبری، با همکاری هوگو ایبشر، ترجمه فارسی از ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: فکر روز.
۴۴. زرشناس، زهره (۱۳۹۰)، *زبان و ادبیات ایران باستان*، تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
۴۵. زرین کوب، عبدالحسین؛ زرین کوب، روزبه (۱۳۹۴)، *تاریخ ایران باستان*، ج ۴، تهران: سمت.
۴۶. سعدی، مصلح الدین (۱۳۸۷)، *بوستان*، تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
۴۷. شارپ، رلف نارمن (۱۳۴۶)، *فرمان های شاهنشاهان هخامنشی*، شیراز: شورای مرکزی جشن شاهنشاهی.
۴۸. شاکد، شائول (۱۳۹۷)، *تحول ثنویت: تنوع آرای دینی در عصر ساسانی*، ترجمه سید احمدرضا قائم مقامی، تهران: نشر ماهی.
۴۹. شمن، ماری لوئیز (۱۳۸۵)، «مناصبی از دوره ساسانی»، *جامعه و اقتصاد عصر*

- ساسانی، گردآوری و ترجمه حسین کیان‌زاد، تهران: سخن.
۵۰. طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۳)، *تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
۵۱. ظهیری سمرقندی، محمدبن علی (۱۳۴۹)، *اغراض السياسة فی اعراض الریاسة*، تصحیح جعفر شعار، تهران: دانشگاه تهران.
۵۲. عقیفی، رحیم (۱۳۸۳)، *اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی*، تهران: توس.
۵۳. *عهد اردشیر* (۱۳۴۸)، گردآوری و تدوین احسان عباس، ترجمه محمدعلی امام شوشتری، تهران: انجمن آثار ملی.
۵۴. فخرالدین علی صفی (۱۳۴۶)، *لطائف الطوائف*، به‌سعی و اهتمام احمد گلچین معانی، تهران: شرکت نسبی اقبال و شرکاء.
۵۵. فرخزادان، آذرفرنبغ؛ امیدان، آذرباد (۱۳۹۲)، *کتاب ششم دینکرد*، ترجمه فرشته آهنگری، تهران: صبا.
۵۶. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۵۷. فرزین، احمدعلی (۱۳۸۵)، «خنیگران و سرودگویان دوره‌گرد»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، شماره ۱۸۰، ۱۳۱-۱۱۳.
۵۸. *کارنامه اردشیر بابکان* (۱۳۸۹)، به‌اهتمام محمد جواد مشکور، تهران: دنیای کتاب.
۵۹. کریستن‌سن، آرتور (۱۳۸۴)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، ویراستار حسن رضایی باغبیدی، تهران: صدای معاصر.
۶۰. کریستن‌سن، آرتور (۱۳۸۶)، *وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان*، ترجمه مجتبی مینوی، تهران: اساطیر.
۶۱. کریستن‌سن، آرتور (۱۳۸۷ الف)، *کاوه آهنگر و درفش کاویانی*، ترجمه منیژه

- احدزادگان آهنی، تهران: طهوری.
۶۲. کریستن سن، آرتور (۱۳۸۷ب)، **کیانیان**، ترجمه ذبیح الله صفا، تهران: علمی و فرهنگی.
۶۳. کنت، رولاند گ، (۱۳۹۱)، **فارسی باستان**، ترجمه سعید عریان، تهران: علمی.
۶۴. کولسنیکف، آ، ای، (۱۳۹۸)، **ایران در آستانه سقوط ساسانیان**، ترجمه محمد رفیق یحیایی، تهران: کندوکاو.
۶۵. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود (۱۳۶۳)، **تاریخ گردیزی**، تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
۶۶. گوشویچ، ایلیر؛ بویس، مری (۱۳۷۷)، **ادبیات دوران ایران باستان**، ترجمه یدالله منصور، تهران: فروهر.
۶۷. گزنفون (۱۳۹۶)، **کوروش نامه**، ترجمه رضا مشایخی، تهران: علمی و فرهنگی.
۶۸. **گزیده های زادسپرم** (۱۳۶۶)، ترجمه محمدتقی راشد محصل، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۶۹. لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ (۱۳۹۳)، **تمدن ایران ساسانی**، ترجمه عنایت الله رضا، تهران: علمی و فرهنگی.
۷۰. محمدی ملایری، محمد (۱۳۸۴)، **فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی**، تهران: توس.
۷۱. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۹۰)، **مروج الذهب و معادن الجواهر**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
۷۲. موذن جامی، محمد مهدی (۱۳۸۸)، **ادب پهلوانی**، تهران: ققنوس.
۷۳. **مینوی خرد** (۱۳۹۱)، تصحیح احمد تفضلی، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: توس.
۷۴. نظامی گنجه ای، الیاس بن یوسف (۱۳۸۹)، **خمسه**، براساس نسخه وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره.
۷۵. نفیسی، سعید (۱۳۸۴)، **تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض**

امویان، به اهتمام عبدالکریم جربزه‌دار، تهران: اساطیر.

۷۶. نوحه خوان، حامد (۱۳۹۹)، دیوانیان از ساسانیان تا سامانیان، تهران: ندای تاریخ.

۷۷. نیشابوری، رضی الدین ابوجعفر محمد (۱۳۴۱)، مکارم اخلاق، با ضمیمه گشایش‌نامه منسوب به خواجه نصیرالدین طوسی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: دانشگاه تهران.

۷۸. ویسهوفر، یوزف (۱۳۹۶)، ایران باستان، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.

۷۹. هامین آنتیلا، یاکو (۱۳۹۹)، خداینامگ: شاهنامه فارسی میانه، ترجمه مهناز بابایی، تهران: مروارید.

۸۰. هدایت، صادق (۱۳۹۹)، ره آورد هند: برگردان هفت متن پهلوی به فارسی، به کوشش خسرو کیان‌راد، تهران: کوله‌پشتی.

۸۱. هیوم، رابرت ارنست (۱۳۹۱)، ادیان زنده جهان، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: علم.

۸۲. یادگار زیران (۱۳۸۷)، متن پهلوی با ترجمه فارسی و آوانویسی لاتین از یحیی ماهیار نوابی، تهران: اساطیر.